

سرمقاله

پیرامون شعار "رفراندوم"

"فراخوان" کمیته اقدام برای همه پرسى " که خواهان برگزاری رفراندومی زیر نظر نهادهای بین المللی جهت "تدوین قانون اساسی نوین" و تعیین "نظام دلخواه" می باشد، بار دیگر بحث رفراندوم را به مثابه "راهکاری" جهت فائق آمدن بر مشکلات کشور و خلاصی از "استبداد دینی" در صفوف اپوزیسیون جمهوری اسلامی مطرح ساخت. این کمیته پس از انجام اقدام فوق، فوراً خود را منحل نموده و اعلام کرد که هدفش "فراگیر شدن سیطره گفتمانی" رفراندوم می باشد. افراد تشکیل دهنده کمیته، سپس به صفت فردی به "شخصیت های حمایت کننده" از این فراخوان پیوستند، اما به دنبال فراخوان مذکور، سایت اینترنتی "۶۰ میلیون دات کام" جهت جمع آوری امضای موافقین این طرح شکل گرفت تا بدین وسیله "صدای ملت ایران" را "محکم و استوار به گوش جهانیان" برساند.

صفحه ۲

در این شماره می خوانید:

۷ نان و آزادی برای همه!

۸ "کیک عروسی"! (بازهم در باره جنایات آمریکا در فلوجه!)

ستون آزاد

• اوکراین، سرزمینی بین غرب و شرق! (نگاهی به "انتخابات" در اوکراین)

۱۱ "آقای صمد" و فلسطین!

۱۲ گزارشی از جلسه سخنرانی و بحث آزاد در لندن

۱۲ اگر راست نگویی... (شعر)

۱۸ قطعه ۳۳ بهشت زهرا: یادگاران ویران

۱۹ نگاهی به برخی اخبار

درباره

"جمهوری خواهی"

(صفحه ۴)



کنند راه سرنگونی یا تغییر این رژیم و گذار از "استبداد دینی" به آزادی، از فراندم نمی گذرد!!

این امر جنبه منفی دیگری هم دارد و آن، ابعاد باورنکردنی مداخلات طلبی و سازشکاری کسانی است که ۸ سال به رژیم دار و شکنجه فرصت دادند تا زیر پرچم امکان اصلاح رژیم از درون، مردم را فریب داده و بخشی از انرژی مبارزاتی آنها را به بیراهه ببرد. در هر صورت چون در اینجا قصد ما نه بررسی سوابق سیاسی این افراد و عملکرد واقعی آنها و نه تأمل در چگونگی تدارکات و مذاکرات و ماهیت ائتلاف های صورت گرفته جهت اعلام این فراخوان می باشد، در نتیجه بررسی این مسائل را که در جای خود نیز مهم هستند به فرصت دیگری موکول می کنیم.

اما جدا از این نکته، ضروری است توجه کنیم که آیا شعار فراندم یک راهکار واقعی است یا طرحی ذهنی و یک نوع خود مشغول کردن و مردم فریبی جدید است؟ می توان گفت که این شعار در بهترین حالت توصیفگر وضع کسانی است که همچون آن غریق وامانده، از سر استیصال، به هر خس و خاشاکی پنجه می اندازند.

مسئله، فراندم شکلی از مراجعه به آراء عمومی جهت شناخت اراده اهالی یک منطقه یا کشور در مورد مساله مشخصی بوده و شکلی از دموکراسی مستقیم می باشد. از این رو فراندم، فی نفسه، موضوعی دارای اهمیت است اما وقتی داعیه داران اخیر مطرح می کنند که قصد دارند از طریق فراندم، آنهم زیر نظر نهادهای بین المللی، استبداد مذهبی را تغییر داده و شرایط را جهت "تدوین قانون اساسی نوین" و "نظام دلخواه" آنهم با "رای آزاد مردم" آماده نمایند، به طور طبیعی این سؤال مطرح می شود که این فراندم را چه کسی قرار است برگزار کند؟ و در چه شرایطی؟ آیا این فراندم قرار است زیر سلطه جمهوری اسلامی و ولی فقیه مربوطه اش برگزار شود؟ اگر پاسخ منفی باشد و گفته شود که فراندم جهت تعیین شکل حکومت جانشین و تدوین "قانون اساسی نوین"، منوط به سرنگونی جمهوری اسلامی است، این پاسخ به طور طبیعی، بحث کنونی در مورد فراندم را منتفی می نماید چرا که چنین پاسخی می پذیرد که در درجه اول شرط انجام یک فراندم آزاد، سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی می باشد و ابتدا باید این سلطه ضد مردمی را برانداخت. بنابراین در چنین صورتی روشن است که همه بحث ها باید

پیرامون شعار "فراندم"

نگاهی به متن فراخوان نشان می دهد که این افراد که اکثرا خود در سال های اخیر در سطوح مختلف از حامیان پروژه اصلاح طلبی جمهوری اسلامی بوده اند حال ظاهرا به این نتیجه رسیده اند که "تجربه ۸ سال گذشته نشان می دهد که با وجود قانون اساسی و ساختار کنونی، امکان اصلاح کشور در هیچ جهتی متصور نیست". اینکه طرفداران سینه چاک اصلاحات، یعنی کسانی که خود در ۸ سال گذشته از هیچ کوششی جهت پیشبرد این پروژه مردم فریب کوتاهی نکرده اند حال مجبور می شوند به همان حقیقتی اعتراف نمایند که در تمامی این سال ها از سوی کمونیست ها و نیروهای انقلابی با ادله بسیار مطرح می شد، خود به آشکاری از این واقعیت حکایت می کند که بر اثر مبارزات توده های مردم ما و افشاگری های نیروهای انقلابی، طشت رسوائی افسانه "اصلاح طلبی" جمهوری اسلامی چنان از بام افتاده است که حتی برای بخش بزرگی از حامیان این پروژه نیز سترونی آن قابل کتمان نمی باشد. امری که نشان می دهد "ولایت مطلقه فقیه" یعنی دیکتاتوری ذاتی نظام سرمایه داری وابسته حاکم هیچ امکانی جهت اصلاح در جهت منافع اساسی مردم ایران باقی نگذاشته است و این را آنها نیز بالاخره فهمیده اند که از این امام زاده معجزه ای سر نمی زند. و این خود از شکل گیری شرایط جدیدی حکایت می کند؛ به خصوص که از قدیم گفته اند وقتی که "خان" هم می فهمد، یعنی "آش" دیگر خیلی "شور" است!

اما، تا آنجا که به کسانی مربوط می شود که چشم بسته بدنبال فراخوان دهندگان فراندم راه افتاده اند و به فراندم به مثابه یک "راهکار" جهت تغییر ساختار قدرت کنونی چشم بسته اند، باید بگوئیم این امر تنها عمق عقب ماندگی این افراد و نیرو ها را به نمایش گذاشته و نشان می دهد که کسانی که ۸ سال زمان لازم داشتند تا به این نتیجه ساده برسند که دیکتاتوری امپریالیستی حاکم بر ایران یعنی نظام جمهوری اسلامی یا "حکومت استبداد دینی" اصلاح پذیر نیست، حال چند سال تجربه نیاز دارند که درک

فراخوان "کمیته اقدام برای همه پرسی" که خواهان برگزاری فراندومی زیر نظر نهادهای بین المللی جهت "تدوین قانون اساسی نوین" و تعیین "نظام دلخواه" می باشد، بار دیگر بحث فراندم را به مثابه "راهکاری" جهت فائق آمدن بر مشکلات کشور و خلاصی از "استبداد دینی" در صفوف اپوزیسیون جمهوری اسلامی مطرح ساخت. این کمیته پس از انجام اقدام فوق، فوراً خود را منحل نموده و اعلام کرد که هدفش "فراگیر شدن سیطره گفتمانی" فراندم می باشد. افراد تشکیل دهنده کمیته، سپس به صفت فردی به "شخصیت های حمایت کننده" از این فراخوان پیوستند، اما به دنبال فراخوان مذکور، سایت اینترنتی "۶۰ میلیون دات کام" جهت جمع آوری امضای موافقین این طرح شکل گرفت تا بدین وسیله "صدای ملت ایران" را "محکم و استوار به گوش جهانیان" برساند.

"کمیته اقدام برای همه پرسی" از ۸ نفر (۶ نفر از داخل کشور و ۲ نفر از خارج کشور) تشکیل شده بود که از ۶ نفر داخل کشور ۴ نفر از رهبران تشکل دانشجویی "تحکیم وحدت" می باشند. همانطور که می دانیم این تشکل یکی از تشکل های جمهوری اسلامی در محیط های دانشجویی بود و به دنبال انتخابات دوم خرداد و ریاست جمهوری خاتمی به مثابه یکی از حامیان "پروژه کلان اصلاحات" فعالانه از امکان اصلاح پذیری جمهوری اسلامی دفاع می کرد، همانطور که اکثر افراد این کمیته نیز در طی سال های گذشته هر یک به شکلی و در سطحی از برنامه اصلاحات حمایت کردند. به دنبال انتشار این فراخوان، در پاسخ به انتقاداتی که به شکل کار این کمیته مطرح شد برخی از افراد تشکیل دهنده کمیته مزبور اعلام کردند که "فراخوان" اعلام شده حاصل کوشش دو ماهه و تماس با جریانات سیاسی داخل کشور و همچنین افراد و نیروهای خارج از کشور می باشد که هر کدام به دلالتی از امضاء فراخوان مزبور خودداری نموده اند.

خواهد بود که به هر ترتیب می خواهند توده ها را از مبارزات انقلابی خود بازداشته و رژیم جمهوری اسلامی را از آماج حملات توده ها حفظ نمایند. و با "راهکار" رفراندوم جلوی "راهکار" های انقلابی توده ها را بگیرند.

با توجه به آن چه که گفته شد و با نگاهی به تجربه ۲۶ سال سلطه خونین جمهوری اسلامی می توان با صراحت گفت و تأکید کرد که تنها راه خلاصی از دست دژخیمان حاکم و از دست رژیم که جز زبان زور نمی فهمد و جز با گلوله با مخالفین اش سخن نمی گوید، تلاش جهت سرنگونی قطعی و انقلابی این رژیم ددمنش می باشد.

ممکن است این طور به نظر آید که توازن قوای موجود چندان به نفع نیروهای سرنگونی طلب نیست و اتفاقاً همین امر چشم انداز سرنگونی رژیم را برای برخی از افراد و نیروها کدر ساخته است، اما تجربه نشان داده که تنها راهی که مردم ما را قادر می سازد تا به خواست ها و مطالبات برحق شان دست یابند، همانا نابودی جمهوری اسلامی در بستر یک انقلاب مردمی است. شاید به همین دلیل هم هست که مخالفین انقلاب و آنها که حتی از نام انقلاب وحشت دارند و از شنیدن این نام تن شان به رعشه می افتد اینچنین ماهیت واقعی خود را با علم کردن راهکارهای سترون، از دید مردم پنهان می کنند.

گری را از دست می دهد. اما تجربه نشان داده است که جمهوری اسلامی جهت حفظ قدرت خود حاضر به تن دادن به هر سازشی می باشد و آماده است که مثل همیشه منافع دولت های بزرگ را از جیب مردم ایران تأمین سازد. و نظر "نهادهای بین المللی" مورد نظر را نیز به نفع خود جلب نماید. در ضمن، ساده اندیشی محض است که فکر کنیم که قدرت های بزرگ، منافع مستقیم خود که حاصل زدوبندهای پنهانی شان با سردمداران جمهوری اسلامی می باشد را فدای سلامت رفراندوم کذایی نمایند. قدرت های بزرگ امپریالیستی در ۲۶ سال گذشته به کرات نشان داده اند که حتی لحظه ای هم منافع و مصالح خود را فدای خیراندیشی و رفاه و آسایش مردم ما و به اصطلاح دفاع از حقوق بشر نخواهند کرد. در طول سال ها عملکرد نهادهای بین المللی، ما نه تنها در ایران بلکه در همه جا شاهد بوده ایم که هر گونه نظارت بین المللی تنها وسیله ای ست جهت پیشبرد سیاست های امپریالیستی و نه تأمین منافع واقعی مردم ستمدیده.

البته هنگامی که غیرعملی بودن تن دادن سردمداران جمهوری اسلامی به رفراندوم را به طرفداران این به اصطلاح راهکار معجزه آسا گوشزد می کنیم، ادعا می شود که تحت فشار مردم و گسترش فشار آنان و فشارهای بین المللی، رژیم مجبور به تن دادن به رفراندوم خواهد شد، بدون این که بتواند با نهادهای مذکور سازش کند. به عبارت دیگر، رژیم از روی استیصال به رفراندوم تن درخواهد داد. طرفداران یک چنین استدلال هائی حتی حاضر نیستند لحظه ای بیندیشند که رژیمی که خود بر فقدان مشروعیت مردمی اش بهتر از هر کسی آگاه است و می داند که در یک انتخابات واقعی که امکان تقلب از او سلب شود، به طور قطع بازنده اصلی کسی جز او نخواهد بود، تنها در شرایطی - از روی استیصال - به چنین روشی تن می دهد که توده های میلیونی در خیابان ها بوده و فریاد نابودی او را سر می دهند. بنابراین، تنها زمانی سردمداران جمهوری اسلامی ممکن است تن به رفراندوم دهند که در واقع صدای انقلاب مردم ایران آنقدر بلند شده است که عقب مانده ترین عناصر جمهوری اسلامی هم آن را شنیده باشند و انقلاب "عمود خیمه نظام" را آنچنان آماج حملات خود قرار داده باشد که "نوب شدگان در ولایت" و سینه چاکان "بیت رهبری" در فکر پناهماهی برای خود باشند. در چنین شرایطی هم روشن است شعار رفراندوم تنها شعار کسانی

حول چگونگی سرنگونی جمهوری اسلامی متمرکز شود، و وظیفه همه نیروها، "فراگیر" کردن "سیطره گفتمانی" چگونگی سرنگونی جمهوری اسلامی است. اما اگر مطرح شود از نظر آنان رفراندوم قرار است با وجود جمهوری اسلامی و حفظ سلطه آن برگزار شود، آنگاه ضروری است که پرسیده شود برآستی چه تضمینی وجود دارد که جمهوری اسلامی که در ۲۶ سال گذشته در طی ۲۵ به اصطلاح انتخاباتی که با عناوین مختلف صورت گرفته با تقلب و فریبکاری حرف و راه خود را پیش برده است این بار نتواند از فرصت رفراندوم به نفع خود سود جوید؟

طرفداران "رفراندوم" در تبلیغ درستی طرح خود می گویند: "در شرایطی که اولیای امور و مقامات رسمی جمهوری اسلامی راهکار رفراندوم با نظارت سازمان ملل را برای کشورهای همسایه تجویز می کنند چرا ملت شریف ایران برای فیصله بخشیدن به بحران مشروعیت و مقبولیت و پایان بخشیدن به منازعات داخلی و خارجی و استفاده از تمامی پتانسیل ها و ظرفیت های ایرانیان برای برقراری ایران آباد، آزاد و سربلند از این حق محروم باشد؟" صرف نظر از اینکه جملات فوق به روشنی نشان می دهد که مسئله اصلی طراحان "رفراندوم" نه درمان دردی از دردهای مردم بلکه "فیصله بخشیدن به بحران مشروعیت و مقبولیت" رژیم می باشد. باید به این موضوع توجه کرد که اگر در تمامی این سال ها، جمهوری اسلامی جز با تکیه بر چنین انتخابات هائی و چماق کردن آراء تقلبی مردم، برای خود مشروعیت مردمی دست و پا نمی کرد، حال چه دلیلی وجود دارد که مردم، خود را همراه ساخته و این امر را از نظر دور بدارند که رژیم جمهوری اسلامی باز هم با توجه به همه امکانات مادی و ارتباط های بین المللی خود و با تکیه بر بوروکراسی فاسد و انگلی اش می تواند در رابطه با رفراندوم نیز همانند "انتخابات" مختلف اش رفتار نموده و این آراء تقلبی در رابطه با رفراندوم را وسیله مشروعیت بخشیدن به وجود نامشروع خود سازد؟! آیا این واضح نیست که رژیم به این وسیله خواهد کوشید بر "بحران مشروعیت و مقبولیت" خود فائق آید!

همانطور که می دانیم برخی از طرفداران رفراندوم مدعی می شوند که به دلیل "حمایت های بین المللی" و از آنجا که رفراندوم زیر نظر سازمان های بین المللی سازمان می یابد، رژیم امکان تقلب و دخالت

پیام فدائی و خوانندگان

آلمان

ر - ۳

با درودهای انقلابی!

نامه ای که فرستاده بودید رسید از همکاریتان

سپاسگزاریم. پیروز باشید.

سوئیس

ر - ۳

با سلام های مبارزاتی!

بدین وسیله دریافت بسته ارسالی را به اطلاع شما

می رسانیم. پیروز باشید.

پاکستان

رفقای مسئول نشریه پیام زن

با درودهای انقلابی

با تشکر از همکاریتان، نشریه ارسالی رسید. موفق

باشید.

زنده باد آزادی!

مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

زنده باد انقلاب!

حضور فعال داشتند و یکی از اعضای اکثریت به نام فریدون احمدی رسماً به کمیسیون "سند سیاسی" این گردهمایی راه یافت. امری که هم نشان می‌دهد در آینده این گونه "همکاری‌ها" گسترش بیشتری پیدا خواهد کرد و هم درجه رادیکالیسم طرفداران گردهمایی پاریس را به معرض نمایش می‌گذارد.

همانطور که گفتیم، اینها گرایش‌های عمده طیف جمهوری خواهان و برخی تفاوت‌های مهم در بین آنهاست. خوب! حالا ببینیم در واقع مواضع اصلی اینها چیست و چرا ما با جمهوری خواهان این چنینی مخالفت می‌کنیم. اجازه بدهید که در ابتدا این را بگویم که این امر که هر جریان سیاسی‌ای تلاش بکند تا هویت خودش را هر چه بیشتر روشنی ببخشد و مهمتر اینکه با صراحت این هویت را در مقابل مردم قرار بدهد، خود به خود امر مثبتی است. به ویژه آن که با تجربه‌ای که در همین کشور خودمان و در انقلاب سالهای ۵۷-۵۶ داریم، تأکید روی خصوصیات و تعینات رژیم جانشین، رژیمی که قرار است بر ویرانه‌های به جا مانده از سرنگونی جمهوری اسلامی ساخته شود، یکی از وظایف هر نیرو و گرایش سیاسی است. خوب! بالاخره باید مردم و هواداران هر نیروی سیاسی‌ای بدانند که اگر دارند در جهت نابودی یک رژیم ستمگر و ددمنشی مثل جمهوری اسلامی می‌رزمند، قرار است در فردای سرنگونی این حکومت دیکتاتوری چه نوع رژیمی و با چه ماهیتی بر سر کار بیاید که قادر باشد به مطالبات اقتصادی - سیاسی آنها جواب داده و آن رو برآورده سازد. اتفاقاً در همین جاست که به اولین نکته مهم در بحث‌های جاری حول ماهیت پلاتفرم‌های جمهوری خواهی برمی‌خوریم. متأسفانه اگر نگاه کنید، آنچه که در

مطلب زیر، متن کامل سخنرانی است که در تاریخ شنبه ۱۱ دسامبر ۲۰۰۴ در یک جلسه عمومی در لندن توسط رفیق چنگیز قبادی از طرف فعالین چریکهای فدائی خلق ایران ایراد شد. "پیام فدائی" متن مورد اشاره را با ایجاد برخی تغییرات جزئی از حالت گفتار به نوشتار تبدیل کرده و برای اطلاع خوانندگان خویش آن را به چاپ می‌رساند.

درباره "جمهوری خواهی"

این طریق به اوها فضائی جهت حرکت می‌کنیم چه کسانی هستند.

بخش قابل ملاحظه‌ای از دسته همایش برلین را اکثریتی‌های خائن و معلوم الحال تشکیل می‌دهند. اکثریتی‌هایی که با توجه به سوابق درخشان شان در حمایت از جمهوری اسلامی و جنایت‌ها و خیانت‌هایی که این رژیم در حق مردم ایران کرده شهره عام و خاص هستند. همین واقعیت، درجه دمکرات بودن و ماهیت جمهوری خواهی این دسته را هم تا حدی روشن می‌کند. و بالاخره هم، ما با دسته سوم جمهوری خواهان مواجه هستیم که با صدور بیانیه‌ای به نام "ج.ا. جمهوری لائیک و جایگاه ما"، با سازماندهی چند گردهمایی در پاریس شکل گرفتند. اینها به اصطلاح بخش رادیکال این طیف را تشکیل می‌دهند چرا که ظاهراً نه به "اصلاح" رژیم باور دارند و نه فعلاً با سلطنت سرآشتی دارند. این دسته اخیر به دنبال کنفرانس اخیرشان در پاریس، تعینات جمهوری مورد نظرشان را هر چه بیشتر مشخص کرده و بر "جمهوری پارلمانی متکی بر تفکیک قوا" تأکید کرده‌اند. البته باید تأکید کنم که بین این دو دسته اخیر، یعنی "همایش برلین" و "گردهمایی پاریس"، همکاری‌هایی هم شکل گرفت و همانطور که شاهد بودیم نمایندگان اکثریت در گردهمایی پاریس

این جمهوری خواهانی که بحث شان را می‌کنیم چه کسانی هستند.

به طور کلی در طیف جمهوری خواهان ۳ گرایش عمده قابل تشخیص است. اول "اتحاد جمهوری خواهان" که به همایش برلین معروف شد، بعد "جمهوری خواهان گردهمایی پاریس" و بالاخره هم طرفداران منشور ۸۱. اینها البته گرایش‌های عمده این طیف‌اند. گرچه همه این نیروها از جمهوری سخن می‌گویند، ولی کاملاً روشن است که تفاوت‌هایی هم در بین آنها دیده می‌شود. مثلاً طرفداران منشور ۸۱ به دلیل تأکید بر ضرورت همکاری با سلطنت طلبان حتی نیازی به تأکید بر شکل آینده حکومت، یعنی جمهوری، نمی‌بینند. به ویژه اینکه اینها به خوبی می‌دانند که سلطنت طلبان، روابط تنگاتنگی با برخی از محافظ قدرت در آمریکا دارند و از نظر این عده "چنین روابطی" را در تحولات آینده نباید نادیده گرفت. و یا طرفداران همایش برلین که به رغم اینکه بر خلاف گروه اول، روی جمهوری تأکید می‌کنند و آن را دمکرات و لائیک می‌خوانند، بیشتر به "تحولات" درونی جمهوری اسلامی دل بسته‌اند و امید اینگونه جمهوری خواهان دمکرات لائیک به فرجه‌هایی است که به دلیل تضادهای درونی جمهوری اسلامی ممکن است به وجود بیاید و احتمالاً از

با سلام خدمت همه رفقا و دوستانی که در این جلسه حضور دارند و با سپاس از اینکه با حضورتون امکان برگزاری این جلسه را به ما دادید، همانطور که می‌دانید بحث امروز ما درباره جمهوری خواهی است که اینروزها برخی از افراد و نیروهای سیاسی تلاش می‌کنند با تکیه بر آن به خودشان و رژیم آینده‌ای که خواهانش هستند هویت ببخشند و بر محور این هویت هم ائتلاف‌های سیاسی‌ای را سازمان بدهند.

من در این بحث تلاش می‌کنم که اجمالاً بگویم جمهوری خواهان مورد بحث ما چه کسانی هستند، تفاوت طیف‌های مختلف آنها با هم چیست، چه نقاط مشترکی دارند و نقد ما بر مواضع آنها چیست و چرا فکر می‌کنیم که پلاتفرم‌هایی که زیر عنوان بحث جمهوری خواهی مطرح شده، در واقع نه تنها کمکی به پیشبرد مبارزه عدالت خواهانه مردم محروم ما بر علیه دشمن نمی‌کنند، بلکه اگر روزی و روزگاری هم تحقق پیدا کنند، در واقع شکلی از دیکتاتوری را با شکل دیگری عوض می‌کنند و به این اعتبار هم، دیر یا زود خود به آماج جنبش مردم برای نیل به آزادی و دمکراسی واقعی تبدیل می‌گردند. با توجه به این مقدمه اجازه بدهید که در ابتدا به طور اجمال ببینیم که اصولاً

تلاش های چند سال اخیر در رابطه با جمهوری خواهی برجسته است، این واقعیت می باشد که اکثر این نیروها و جریانات سیاسی و ائتلاف های "جمهوری خواهانه" که با صراحت از جمهوری سخن می گویند و مرتباً هم در تقابل با مذهبی بودن رژیم حاکم و دیکتاتوری آن، از "لائیک" و "دمکرات" بودن جمهوری مورد نظر خویش حرف می زنند، اساساً روشن نمی کنند که چه تضمینی برای تحقق ادعاهای ایشان در این زمینه وجود دارد و در پروسه چه مبارزه ای و چگونه قرار است که یک "جمهوری لائیک" و "دمکرات" جای جمهوری اسلامی را بگیرد. آخر همه می دانیم که خود ادعای جمهوری خواهی، نه کسی رو دمکرات می کند، نه لائیک! متأسفانه اگر نگاه کنید می بینید که در پلاتفرم اینها هیچ تضمین اقتصادی - اجتماعی ای وجود ندارد که نشان دهد این جمهوری ادعائی، از جمهوری اسلامی بهتر خواهد بود و یا جمهوری ای خواهد بود که قرار است منافع اکثریت جامعه را تأمین کند، در حقیقت شما در این زمینه هیچ بحث روشن و صریح و یا اصولی رو در ادبیات جمهوری خواهان امروز ما نمی بینید.

براستی چرا اینها مشخص نمی کنند که جمهوری مورد نظرشان انعکاس قدرت سیاسی کدام طبقه است و قرار است که وسیله حفظ و حراست کدام مناسبات اقتصادی - اجتماعی گردد؟ چرا نمی گویند؟ اگر در این فاصله که تب جمهوری خواهی به دلالتی - که حتماً در ادامه بحث به آن اشاره خواهیم کرد - این همه بالا گرفته، این نیروها به این امر توجه می کردند و یا بهتر بگوییم با صداقت، ماهیت طبقاتی جمهوری خودشان را به مخاطبین شان توضیح می دادند، آن وقت طرفداران آنها و یا مخاطبین شان هم به راحتی می توانستند دریابند که در فردای سرنگونی جمهوری اسلامی و یا به قول اکثر این جمهوری خواهان امروزی "برچیده" شدن این رژیم قرار به حکومت و اعمال سیاست کدام طبقه بر طبقات و اقشار دیگر است.

همانطور که می دانیم، جمهوری فی نفسه یک تشکل حکومتی است و تجربه هم ثابت کرده که همانطور که جلوتر اشاره کردم، صرف اعلام شکل حکومتی به عنوان یک بدیل و یا از آن هم فراتر، تعیین یک سری از خصوصیات این شکل حکومتی، مثل لائیک بودن اش، بدون اینکه بنیان های اقتصادی ای که این حکومت قرار است بر آن استوار گردد و در جهت حفظ و حراست از آن حرکت کند را روشن سازیم، بدون اینکه معلوم کنیم این شکل حکومتی در چه پروسه ای قرار است جایگزین شکل حکومتی کهنه گردد (یعنی آیا قرار است توسط انقلابی در جهت نابودی نظم کهنه و برقراری یک نظم نوین انجام شود و یا نه با حفظ نظم کهنه و صرفاً با آرایش و بزرگ کردن حکومت) اگر این مسائل را در پلاتفرم هایمان با صراحت روشن

نکنیم، در واقع تمام ادعاهای ما در مورد "دمکراتیک" بودن جمهوری مان، ادعاهائی فاقد پشتوانه است و بیانگر هیچگونه ترقی خواهی ای نیست.

اما چرا ما تا این حد روی بنیان های اقتصادی نظام آینده دست می گذاریم و در نقد جمهوری خواهان امروزی به غیبت این مساله در پلاتفرم های آنها استناد می کنیم؟ و اصولاً تشریح و تصریح سیستم اقتصادی جامعه آینده از چه اهمیتی بر خوردار است؟

واقعیت این است که در تحلیل هر جامعه ای، این سیستم و مناسبات اقتصادی است که اصل می باشد و پایه قضاوت ما قرار می گیرد. چرا که تمام اختلاف و حشتناک طبقاتی ای که ما در جامعه مان شاهدش هستیم، ناشی از مناسبات اقتصادی است که باعث شده در یک طرف ثروت های نجومی و در طرف دیگر انبوه فقر و بدبختی بر روی هم انباشته گردد و در اثر این فقر، فحشا و اعتیاد و سایر فجایع اجتماعی مثل خوره به جان جامعه و مردم محروم بیفتد. و لازمه تداوم چنین مناسبات ظالمانه اقتصادی ای هم وجود یک دیکتاتوری وحشیانه و عنان گسیخته در روبنای سیاسی جامعه می باشد که قادر است با سرکوب و قهر این سیاست های ناعادلانه اقتصادی را در مقابل هر جنبش اعتراضی و حرکت مردمی ای حفظ کند. پس اگر هر نیرو و فردی در پلاتفرم اش ادعا می کند که خواهان دمکراسی است، اگر مخالف فحشا و اعتیاد است، اگر واقعا خواهان عدالت اجتماعی و آزادی های سیاسی است باید بگوید که می خواهد با آن سیستم اقتصادی ناعادلانه و وحشتناکی که مولد تمام این نابسامانی هاست چه برخوردی کند، آیا هدفش الغای سیستم کهنه است و یا حفظ و نگهداری از آن.

از اینجاست که ما با تأکید روی این مساله به جمهوری خواهان امروزی می گوییم که بله! درست است که دفاع و تأکید روی شکل جمهوری، حتماً در واقعیت به طور طبیعی یک مرزی می کشد بین طرفداران این تفکر و یا این شکل حکومتی با مثلاً سلطنت که یک شکل مهجور و عقب مانده حکومتی به لحاظ تاریخی است. اما همین مرزبندی که در جای خودش لازم و ضروری است روشن نمی سازد که سیستم اقتصادی ای که همه معضلات جامعه ما از آن نشأت گرفته چگونه سیستمی خواهد بود؟ آیا سیستمی است که بر اساس چپاول اکثریت جامعه به وسیله اقلیت مفت خور و ستمگر شکل گرفته و یا نه برعکس سیستمی است که مدافع منافع اکثریت عظیم و یا به قول مارکس، "به سود اکثریت عظیم" جامعه یعنی کارگران و زحمتکشان است. از اشاره به این نکته می خواهم این نتیجه را بگیرم که دوستان و رفقای عزیز! امروز صرف رفتن زیر پرچم جمهوری خواهی و به این وسیله خط مرز کشیدن با سلطنت و یا هر شکل حکومتی دیگری، بدون اینکه روشن کنیم جمهوری ما انعکاس قدرت کدام طبقه می باشد، بر چه مناسبات اقتصادی ای استوار است و قرار است از چه نوع مناسبات اقتصادی ای و به نفع چه کسانی حمایت کند بیانگر هیچگونه ترقی خواهی و موضع دمکراتیک و پیشروانه ای نیست. بنابراین، به تمام کسانی که "امیدی" به موج اخیر جمهوری خواهی بسته اند و یا با ادعاهای آنها دچار توهم شده اند باید گفت که دوستان و رفقای عزیز برای فهمیدن این جریان بروید و ببینید و برسید که چرا جمهوری خواهان کنونی - منظورم همین جریاناتی هستند که در چند سال اخیر پرچم جمهوری خواهی را برافراشته اند - چرا از بیان صریح این

واقعیت که جمهوری خواهی آنها بر کدام پایه اقتصادی استوار شده طفره رفته و یا واهمه دارند؟ ادبیات آنها را بررسی کنید. آن موقع خواهید دید که اگر از چند مورد مشخص بگذریم، اکثر اینها مایل نیستند که با صراحت اعلام کنند که جمهوری مورد نظرشان همان ساختاری ست که بر بنیان نظام سرمایه داری حاکم بر ایران شکل گرفته و جهت رشد و گسترش این نظام بکار خواهد آمد.

بله! جمهوری خواهانی که مدعی درس گیری از "اشتباهات گذشته" هستند، این را می دانند که حداقل برای ما ایرانی ها که تجربه شکست قیام بهمن را پیش رو داریم، برای ما که به عینه دیدیم که سلطنت پهلوی جایش را به جمهوری اسلامی داد بدون اینکه هیچکدام از خواست های مردم برآورده گردد، صرف تأکید بر خصوصیات شکل حکومتی جانشین در فردای سرنوشتی و یا برکناری و یا برچیده شدن بساط حکومت دینی مشکلی را حل نمی کند. در عوض باید با صداقت به مردم گفت که آیا در فردای سرنوشتی جمهوری اسلامی ما می خواهیم نظام اقتصادی - اجتماعی ناعادلانه و به غایت ضد مردمی در جامعه مان را، که رژیم های جمهوری اسلامی و قبل از آن هم رژیم پهلوی در طول نزدیک به سه ربع قرن اخیر وظیفه حفظ و نگهداری از آنرا - با قوه قهر و زور عریان - بر عهده داشته اند، یعنی نظام سرمایه داری تا پوست و استخوان وابسته به امپریالیسم و سرمایه داری جهانی رو ناپود کنیم؟ یا نه؟ می خواهیم پایه های اصلی نظم ضد مردمی و ارتجاعی کنونی را حفظ کنیم و صرفاً یک دیکتاتوری و قهر ارتجاعی دیگر را (حالا به جای عبا و

عمامه با کت و شلوار و کراوات و یا با اونفورم نظامی) جایگزین شکل کنونی حکومت کنیم.

البته ممکن است برای شما دوستان و رفقا بیان این واقعیت، ساده و بی نهایت هم ساده به نظر برسد، اما تأکید روی آن از این زاویه اهمیت حیاتی داره که تجربه مردم ما و مبارزات خلق های ما به روشنی نشان داده که جنایت پیشگی و سرکوبگری رژیم های سیاسی، اساساً نه حاصل خلق و خوی رهبران و نه نتیجه لفافه های عقیدتی آنها بلکه حاصل ضروریات حفظ سیستم ظالمانه حاکم بوده و هست.

در شرایطی که بعد از جامعه اشتراکی اولیه، به قول مارکس "کلیه جوامعی که تاکنون وجود داشته اند، بر بنیاد تضاد طبقات ستمگر و ستمکش استوار بوده اند" و دولت جز وسیله ای جهت حفظ سیادت طبقه حاکم، جز ابزاری جهت حفاظت از بنیادهای اقتصادی حاکم نبوده، ضروری ست که جمهوری خواهان ما، به خصوص آنهایی که تلاش می کنند تا خود را "چپ" هم معرفی کنند، با صراحت به مردم بگویند که آیا در فردای جایگزین شدن جمهوری لائیک و دمکرات آنها با جمهوری اسلامی، آیا قرار است که آنها بر علیه نظام سرمایه داری حاکم و جهت نابودی علت اصلی فقر و فلاکت مردم گام بردارند و یا نه برعکس قرار است مثل هر دولت بورژوائی دیگری حافظ این نظم گشته و آن را دوباره با زور و اجبار به مردم، به کارگران و زحمتکشان ما تحمیل کنند.

اجازه بدهید تأکید کنم که تا آنجائی که مطالعه اسناد و پلاتفرم های طیف های مختلف این گرایش نشان می دهد، اگر

معلوم نیست که جمهوری اسلامی قرار است در چه پروسه ای سرنگون، "برچیده" و یا "برکنار" گردد، اما در این پلاتفرم ها یک نکته کاملاً معلوم است و آن این است که به دنبال این تحول، مدافعین این پلاتفرم ها قصد وارد کردن هیچگونه گزندی به نظام اقتصادی - اجتماعی حاکم بر ایران را ندارند و در حقیقت این جمهوری لائیک و دمکرات آنان، قرار است که در جهت حفظ همین نظام گام بردارد.

برای اثبات این مدعا، اگر شما رجوع کنید به چشم اندازهای به اصطلاح اون بخش رادیکال جمهوری خواهان که ایده آل حکومتی خود را دولت فرانسه (و یا بعضاً ژاپن) اعلام می کنند (نگاه کنید به سخنرانی مهرداد باباعلی در اتریش که البته او همین مضمون را در سخنرانی و بحث های شفاهی لندنش هم تکرار کرد) آن موقع بهتر می فهمیم که جمهوری "لائیک" و "دمکرات" جمهوری خواهان ما بر چه مبنای اقتصادی ای استوار می باشد. البته در مورد اظهارات این بخش از جمهوری خواهان، یک نکته مثبت وجود دارد و آن هم عبارت از این است که این گروه حداقل یک حرف مشخص می زنند و می گویند که بعد از برچیده شدن، برکناری و یا سرنوشتی جمهوری اسلامی، همچنان می خواهند تا نظام سرمایه داری حاکم بر ایران را حفظ کنند و مدافع حکومت و دولت سرمایه داری ای از نوع فرانسه هستند. خوب! من نمی خواهم الآن بروم روی این موضوع که حالا برای هر کسی که ادعای دفاع از عدالت اجتماعی می کند دولت فرانسه نمی تواند الگو و ایده آل عدالت اجتماعی باشد. ولی فعلاً به این موضوع نمی پردازیم و می گوئیم باشد. سواى این نکته، این بخش از جمهوری خواهان و یا اصولاً این تفکر،

با زدن این حرف به مخاطبین و هواداران خود این ایده را القاء می کنند که ایران می تواند با حفظ چارچوب نظام سرمایه داری وابسته، البته زیر حکومت جمهوری خواهان، مثل فرانسه بشود. خوب! هر آدم عاقلی هم که یک مقایسه ظاهری و سریع بین جمهوری اسلامی و فرانسه بکند منطقاً می گوید خوب است! به هر حال وضع مردم در فرانسه از ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی خیلی بهتر است. اما، بهتر است بیائید تا این حرف را در دنیای واقعیت بگذاریم و واقعا با یک بررسی تاریخی و دید علمی ببینیم که آیا با حفظ نظام موجود در ایران و با توجه به سیستم اقتصادی - اجتماعی ای که بر ایران حاکم است، آیا ایران می تواند با صرف یک تغییر سیاسی در بالا، مثل فرانسه بشود؟ و یا این ایده صرفاً یک توهم عوامفریبانه و سرابی ست که از طرف جمهوری خواهان ما در میان مخاطبین شان پخش می گردد؟!

حالا بیایید تا برای بررسی این ایده ببینیم دستگاه دولتی و نظام اقتصادی - اجتماعی کنونی در فرانسه حاصل رشد کدام پروسه تکامل تاریخی و چه تضادهائی هست. در این زمینه در مورد فرانسه باید به ۲ مساله توجه کرد. اول اینکه از لحاظ تاریخی توده های زحمتکش فرانسه در طی انقلابات متعدد و در جریان مبارزات پیگیر خویش، آنهم در دوره ای که بورژوازی برای نابودی فنودالیسم مبارزه می کرد و تأکید می کنم هنوز خصلت مترقی داشت، توانستند بسیاری از آزادی ها و حقوق دمکراتیک را در جامعه، به نفع خویش تثبیت کنند. ولی بعداً که بورژوازی وارد عصر امپریالیسم شد، دولت فرانسه هم تبدیل به یک قدرت غارتگر امپریالیستی در سطح جهان گشت.

نان و آزادی برای همه!

خطراتی که خروج از دایره "گفتمان اصلاح طلبی" دربردارد بر حذر می دارد و از آنها می خواهد که به دنبال "تبلیغ مصلحانه" باشند و به "تبلیغ مسلحانه" نیندیشند و از سوی دیگر "تحکیم وحدتی" ها نیز با مطرح کردن شعار "رفراندوم" می کوشند تا امکان تأثیرگذاری خود را در صفوف دانشجویان حفظ کرده و از گرایش آنها به سمت ایده ها و راه های انقلابی در مبارزه برای رهائی توده ها جلوگیری نمایند. در همین راستا بود که امسال خاتمی به مناسبت ۱۶ آذر در دانشگاه تهران جلسه ای ترتیب داد تا با دانشجویان گفتگو نماید. در این جلسه خاتمی کوشید تا با ترساندن دانشجویان، از جمله از "حمله" قدرت های خارجی به ایران، توجه آنها را به "راهکار" هائی که از نظر او در درون جمهوری اسلامی امکان پذیر است جلب کرده و تنها راه نجات کشور را "مردم سالاری" از طریق جمهوری اسلامی، یعنی "مردم سالاری دینی" که در ۲۵ سال گذشته مردم ما و دانشجویان مبارزمان نتایج اش را با گوشت و پوست خود لمس کرده اند قلمداد نماید. اما روند جلسه نشان داد که فریبکاری خاتمی کارآیی خود را از دست داده است. وقتی که بخشی از دانشجویان با "هو کردن" رئیس جمهور "۲۰ میلیونی"، رئیس جمهور "محبوب" و "منتخب"، حتی امکان سخنرانی را در مواقعی از او سلب کردند بار دیگر بر همگان آشکار شد که چطور سلاح های مردم فریب خاتمی زنگ زده و فاقد کارآیی شده اند. جالب است که بدانیم در شرایطی که خاتمی در تلاش بود تا دانشجویان را از عواقب خروج از خط اصلاح طلبی بترساند، دانشجوی مبارزی پلاکاردی برافراشت که در آن نوشته شده بود "مترسان، ز آتشم...!". به واقع نیز در شرایطی که سلطه جهانی جمهوری اسلامی زندگی را بر اکثریت مردم سیاه کرده و فقر و فلاکت و زور و حق کشی در سطح جامعه بیداد می کند و زحمتکشان هر روز صدبار جان می کنند تا لقمه نانی جهت سیر کردن شکم خود و فرزندانشان مهیا نمایند، در شرایطی که دانشجویان به عینه می بینند که چگونه دختران بیگناه جهت تأمین زندگی خود مجبور به تن فروشی می شوند، چرا باید از خاتمی و رژیم سراسر ننگ و جنایت جمهوری اسلامی بترسند!



صحنه هایی از تجمع اعتراضی دانشجویان در دانشگاه تهران

پروژه اصلاحات- که البته بهتر است او را یکی از سازماندهندگان و مغزهای وزارت اطلاعات رژیم نامید- هر روز با نوشته جات خود، دانشجویان را از

امسال در گرامیداشت ۱۶ آذر، روز دانشجو، در دانشگاه تهران شاهد شعارهائی بودیم که از رشد هر چه بیشتر گرایشات چپ و رادیکال در صفوف دانشجویان حکایت می کرد. در شرایطی که تبلیغات جهانی جمهوری اسلامی در تلاش است تا چنین جلوه دهد که کمونیست ها و نیروهای انقلابی هیچ زمینه و حضوری در جامعه ندارند، طرح شعارهائی نظیر "نان و آزادی برای همه" و "جنبش دانشجویان از اعتراضات کارگران و معلمان و پرستاران جدا نیست" که در روز دانشجو از طرف دانشجویان مبارز سر داده شد تودهنی محکمی بود به یاوه های مرتجعین و نیروهای ضدکمونیست و خود شاهد دیگری بود که نشان داد که چگونه تحلیل ها، مواضع و شعارهای کمونیست ها و نیروهای انقلابی مورد پذیرش بخشی از دانشجویان قرار گرفته است.

در سال های اخیر، به خصوص با روی کار آمدن خاتمی و تبلیغات فریبکارانه جمهوری اسلامی مبنی بر امکان اصلاح رژیم از درون و گسترش فعالیت های تشکل های دانشجویی وابسته به "جبهه دوم خرداد" مثل تشکل دانشجویی "تحکیم وحدت" در محیط های دانشگاهی، گرایشات رادیکال دانشجویی شدیداً تحت فشار قرار داشتند. سرکوب وحشیانه جنبش دانشجویی - مردمی ۱۸ تیر و سپس دستگیری بیش از ۴۰۰۰ نفر در سالگرد این جنبش، از جمله عواملی بودند که امکان بروز این گرایش مطرح در جنبش دانشجویی را شدیداً محدود ساخته بودند. اما به دنبال شکست سیاست های "اصلاح طلبانه" یا بهتر است بگوئیم فریبکارانه خاتمی و آشکار شدن سترونی امکان اصلاح رژیم از درون، هر چه که می گذرد گرایشات چپ و رادیکال در صفوف دانشجویان رشد بیشتری پیدا می کنند و امکان ابراز وجود آشکارتری می یابند.

روشن است که چنین روندی نمی تواند از دید سردمداران جمهوری اسلامی پنهان بماند. به همین دلیل هم شاهدیم که آنها به هر وسیله ای متوسل می شوند تا مانع رشد چنین گرایشی گردند. از یک سو، حجاریان عنصر معلوم الحال جمهوری اسلامی یا آنطور که در باره اش تبلیغ می کنند "مغز متفکر"

ادامه مطلب در صفحه ۲۰

برقرار باد پیوند مبارزاتی دانشجویان، کارگران و زحمتکشان سراسر ایران!

فلوجه - ۲۰۰۴



"یک عروسی!"

(بازهم در باره جنایات آمریکا در فلوجه!)

رونک مدائن

خانه ها تیراندازی می کنند. مردم نمی دانند چکار کنند، اگر در خانه هایشان بمانند بمباران هوایی می شوند و اگر بیرون بیایند تیر می خورند. تعیین تعداد کشته شدگان غیرممکن است زیرا که هنوز هیچکس اجازه ورود به فلوجه و جمع آوری اجزای تکه پاره شده اجساد را که در خیابان ها افتاده اند ندارد، چه برسد به اجساد که زیر آوار مانده اند.

هلال احمر اعلام کرد که ارتش آمریکا به هیچ نیروی امدادی و پزشکی اجازه ورود به فلوجه را نداد. بوی تعفن اجساد از مسافت دور احساس می شود و سگ ها از اجساد تغذیه می کنند. مردمی که از بمباران جان سالم به در برده اند نیز در داخل زیاده های شهر به دنبال غذا می گردند. حتی ۵۰۰۰ خانواده ای نیز که از شهر فرار کرده و در منطقه هبانیه در ۲۰ کیلومتری غرب فلوجه به سر می برند، آب و غذا و پوشاک کافی ندارند. حتی خود ارتش آمریکا نیز از تعداد کشته شدگان بی اطلاع است. وقتی در کنفرانس مطبوعاتی روز ۱۵ نوامبر از سرهنگ مایک رگنر در مورد تعداد کشته شدگان سوال شد، جواب داد: "نمی دانم. حدس زده می شود که دشمن حدود ۱۰۰۰ تا ۲۰۰۰ کشته داده است."

دولت آمریکا اعلام کرده است که به دلیل استفاده از سلاح و تکنولوژی پیشرفته در جریان حمله به فلوجه، غیرنظامیان کشته نشده اند. اما این هم ادعای دروغی بیش نیست، زیرا که حتی

ساختمان را با بمب های ۵۰۰ و ۱۰۰۰ پوندی، ۳۵ توپ (۱۵۵ mm) و ۱۰ خمپاره (۱۲۰ mm) تانک، و بیش از ۳۰ هزار گلوله مسلسل مورد حمله قرار داده و آن را با خاک یکسان کردند.

در روز اول حمله، بزرگترین بیمارستان فلوجه که در حاشیه شهر قرار داشت با تانک ویران شد و دکتر به نام "سامی جمیلی" که موفق به فرار شده بود به خبرنگاران گفت: "آمریکایی ها بعد از به توپ بستن بیمارستان به داخل بیمارستان هجوم آوردند و دکترها و پرستاران و بیماران را دستبند زده و با خود بردند. به یکی از آمبولانس ها شلیک کردند و دکتري که در آن بود کشته شد."

به اعتراف عللوی، نخست وزیر دست نشاندۀ عراق، در حمله به این بیمارستان ۳۸ نفر به دست سربازان کشته شدند. در حمله به تنها درمانگاه فعال فلوجه در مرکز شهر نیز، همه دکترها و پرستارها غیر از دکتري به نام عباس علی، کشته شدند. هدف آمریکاییان از تصرف بیمارستان در همان اول کار این بود که از فاش شدن رقم درست کشته شدگان و مجروحین جلوگیری کنند. زیرا که معمولاً در بیمارستان ها می توان آمار صحیح تری را از تعداد زخمی ها و کشته شدگان به دست آورد.

دکتر علی در مصاحبه ای با خبرنگار تلویزیون الجزیره گفت: "آمریکایی ها در بلندگوهایشان فریاد می زنند که مردم از خانه هایشان خارج شوند، اما به طرف

سرتیپ مایکل شاپ، فرمانده نیروهای آمریکایی اعلام کرد که به سربازانش دستور داده بود که برای جلوگیری از عملیات انتحاری، به سوی هر عراقی حتی آنها که قصد تسلیم شدن داشتند، شلیک کنند.

یک افسر آمریکایی به "خبرنگار آسوشیتدپرس" گفت: "نیروی هوایی بهترین دوست ما است. آنها فلوجه را کاملاً پاک کردند و بعد از آن، ما توانستیم برای پیدا کردن آنها که زنده مانده بودند وارد شهر شویم."

فرماندهان آمریکایی با افتخار و غرور نحوه حملات هوایی به فلوجه را به یک "یک عروسی" چند لایه تشبیه کردند. لایه اول هلیکوپترهایی بودند که در ارتفاع کم تیراندازی می کردند، لایه بعدی جنگنده های AC-130، بعد از آن جت های بمب افکن و نهایتاً هواپیماهای مسلح بلند پرواز بدون سرنشین. یکی از خبرنگاران نیویورک تایمز گزارش داد که در روز ۱۰ نوامبر سربازان آمریکایی برای بیرون راندن یک عراقی که در داخل ساختمانی ۳ طبقه و تنها با یک تفنگ دورزن (Sniper) جلوی پیشرفت نیروها را گرفته بود، این

ارتش آمریکا در روز ۷ نوامبر حمله ای را به نام "چرخ فلک فانتوم" به شهر فلوجه آغاز کرد. حتی این نام گذاری بی شرمانه دولت آمریکا بر روی قتل عام مردم بیگناه، تنفر هر انسانی را برمی انگیزد.

در روز ۷ نوامبر بعد از هفته ها حملات هوایی پراکنده به فلوجه، پل ها و جاده های مشرف به این شهر توسط سربازان آمریکایی و انگلیسی مسدود شد و از ورود و خروج مردم جلوگیری به عمل آمد. آنگاه بمباران و تیرباران سنگین هوایی بر روی این شهر محاصره شده و ساکنینش که در دام افتاده بودند، شروع شد و در تمام روز به طور متوالی ادامه یافت.

مایکل فورمیکا، سرهنگ آمریکایی، به خبرنگار آسوشیتدپرس گفت: "محاصره شهر در هنگام بمباران به این دلیل ضروری بود که تروریست ها نتوانند با لباس مبدل از شهر فرار کنند. آنها باید یا در بمباران کشته می شدند و یا دستگیرشان می کردیم. نباید فرار می کردند."

بمباران مستمر یک روز ادامه یافت و سپس در روز بعد (۸ نوامبر) بیش از ۱۰ هزار سرباز از جهات مختلف به شهر یورش بردند. آنها ساختمان های دولتی، مدارس، مساجد و خانه های بمباران شده را برای یافتن بازماندگان جستجو کرده و اغلب اسرا را در همانجا تیرباران کردند.

۱- ارتش آمریکا به هیچ خبرنگاری اجازه ورود مستقل به مناطق تحت حمله را نمی دهد. برخی از خبرنگاران توسط ارتش آمریکا انتخاب شده و اجازه دارند که فقط همراه با سربازان آمریکایی در مناطق جنگی حرکت کنند. البته حتی گزارشات و عکس ها و فیلم های این "خبرنگاران همراه" نیز توسط ارتش آمریکا سانسور می شود.

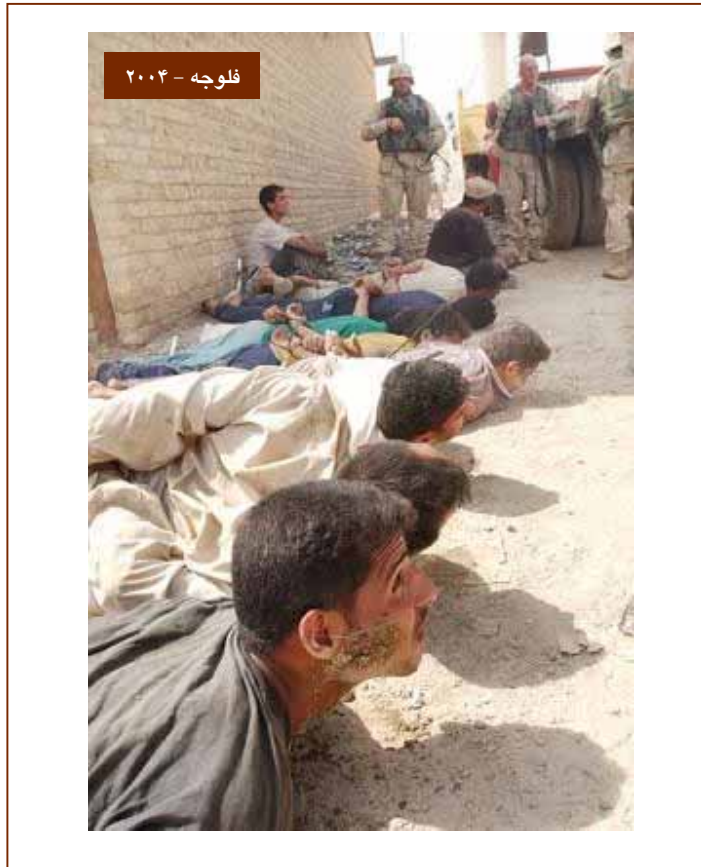
مسلسل های سربازان آمریکایی کشته شدند. مردم فلوجه با حملات چریکی متعدد به پایگاه های نیروهای آمریکایی از اشغالگران انتقام گرفتند. افزایش حملات چریکی به مقرهای آمریکاییان و حمایت وسیع توده ای از این حملات، نیروهای آمریکایی را وادار به تخلیه فلوجه در اواخر سال ۲۰۰۳ کرد. مجدداً در ماه آپریل ۲۰۰۴ نیروهای آمریکا به بهانه قتل یک میسیونر آمریکایی در فلوجه به این شهر حمله کردند. اما اوج گیری عملیات شیعه های طرفدار مقتدا صدر در جنوب عراق موجب شد که نیروهای آمریکایی از فلوجه خارج شده و راهی جنوب شوند. در نتیجه شهر فلوجه تحت کنترل کمیته ای متشکل از رهبران محلی و مذهبی قرار گرفت که با حمایت مردم از ورود نیروهای آمریکایی و نیروهای دولت موقت عراق به شهر جلوگیری می کردند. از آن تاریخ تاکنون ارتش آمریکا در انتظار فرصتی مناسب برای جبران عقب نشینی های گذشته و انتقام گیری از مردم فلوجه بوده است. به همین دلیل از ماه ژوئن حملات هوایی پراکنده به فلوجه را آغاز کردند. سرانجام پس از سرکوب قبایل شیعه در جنوب و پس از انتخاب مجدد بوش به ریاست جمهوری آمریکا، حمله گسترده به فلوجه در دستور کار قرار گرفت، زیرا که بوش انتخاب شده بود و دیگر این ترس هم وجود نداشت که خشم مردم آمریکا و مخالفت شان با دولت، به دلیل افزایش تعداد کشته ها و زخمی های آمریکایی، اوج گرفته و انتخاب مجدد بوش در خطر بیافتد.

تشدید مقاومت مردم عراق و عملیات مسلحانه علیه نیروهای آمریکایی نشان می دهد که جنایات آمریکا در عراق نه تنها موجب عقب نشینی و تسلیم مردم نشده، بلکه اراده آنها را برای دفاع از آزادی و استقلال شان در مقابل امپریالیسم افزایش داده است. برخلاف ادعای دولت آمریکا مبنی بر کنترل مستقیم ارتش تازه تأسیس عراق بر روی عملیات فلوجه، در بسیاری از موارد دیده شده است که حتی سربازان ارتش و نیروهای پلیس عراق به مخالفین و مردم پیوسته اند. ۵۰۰ تن از ۲۰۰۰ سرباز عراقی بسیج شده برای عملیات فلوجه، قبل از شروع حمله فرار کرده و ناپدید شدند. یکی از افسران بلند پایه

منابع مهم نفتی جهان و رسیدن به منافع ژنو- استراتژیک امپریالیسم آمریکا.

دولت آمریکا جنایتش در فلوجه را "درس عبرتی" خواند برای مردم دیگر شهرهای عراق که قصد مقاومت در مقابل اشغالگران را داشته باشند. سروان پی. جی. باتی بعد از کشف اجساد ۲ زن و ۲ مرد عراقی در خانه ای در فلوجه، خطاب به خبرنگار آسوشیتدپرس گفت: "... همه باید بدانند که سرپیچی از دولت موقت عراق چه نتایج دارد...". وال استریت ژورنال از قول گری اندرسون سرتیپ بازنشسته نوشت: "حمله به فلوجه عمده تاً نبردی سیاسی است. فلوجه هیچ اهمیت نظامی برای آمریکا ندارد. اما هر روز که چریک

منطقی که دولت جنایتکار امپریالیسم آمریکا در تبلیغاتش به کار می برد این است که اشغالگران که با پیشرفته ترین سلاح به شهر فلوجه حمله کرده اند، مسئول کشته شدن غیرنظامیان نیستند، بلکه افرادی که با بازو و کلاشینکف در مقابل ارتش آمریکا ایستادگی می کردند، آمریکاییان را مجبور به بمباران شهر و کشتار غیرنظامیانی که سنگر تروریست ها شده بودند، کردند. جوانان آمریکایی که از بیکاری و فقر به ارتش می پیوندند، در اثر تبلیغات و شستشوی مغزی، با این تصور به عراق می روند که اشغال عراق بخشی از جنگ با تروریسم است و هر جنایت و کشتاری را که در عراق مرتکب می شوند باید به حساب انتقام از ۱۱ سپتامبر بگذارند.



ها شهر را بیشتر در تصرف خود نگه دارند، پیروزی سیاسی و روانی بسیار بزرگی برایشان خواهد بود."

فلوجه از آغاز حمله آمریکا به عراق سمبل مقاومت توده ای علیه اشغالگران بوده است. چند روز بعد از سقوط بغداد در ماه آپریل ۲۰۰۳، ده ها دانش آموز اهل فلوجه که برای اعتراض به حضور ارتش آمریکا در مدارس شان دست به تظاهرات خیابانی زده بودند، با تیربار

خبرنگاران همراه ارتش آمریکا نیز گزارش کرده اند که سربازان آمریکایی بعد از بمباران هوایی شهر، با استفاده از دستگاه هایی که حرارت بدن انسان را ردیابی می کنند، هر ساختمانی را که نشانه ای از موجود زنده در آن بود با راکت و تانک ویران کردند. سازمان دیدبان حقوق بشر نیز اعلام کرده است که بر اساس گزارشات مستندی که به این سازمان رسیده، ارتش آمریکا در فلوجه مرتکب جنایات بی شماری شده است. به عنوان مثال در روز ۱۱ نوامبر چندین خانواده عراقی که قصد خارج شدن از شهر را داشتند توسط سربازان آمریکایی به زور به داخل شهر برگردانده شدند. و یا به عنوان مثال در روز ۱۳ نوامبر (طبق گزارش مستند یکی از خبرنگارهای NBC) سربازان آمریکایی در یکی از مساجد فلوجه اسرای زخمی را اعدام کردند.

دولت آمریکا ادعا کرده است که هدف از حمله به فلوجه، نجات این شهر از دست تروریست های خارجی و مسلمانان افراطی ست که از کشورهای مختلف عربی به عراق رفته و فلوجه را در کنترل داشتند. این ادعا دروغی بیش نبوده و اکثر کسانی که در شهر فلوجه در مقابل ارتش آمریکا مقاومت کرده و کشته و اسیر گشتند، ساکنین این شهر بودند. نیروهای آمریکایی با بستن دروازه های شهر از خروج مردان ۱۵ تا ۵۵ ساله جلوگیری کرده بودند. در نتیجه آنها که در شهر محاصره شده بودند، مجبور به دفاع از خویش گشتند. آنها با هر چه که در دسترس داشتند، که در بهترین حالت آرپی جی و تیربارهای AK-47 بود، در مقابل نیروی نظامی پیشرفته آمریکا مقاومت کردند. آیا چریکها و مردم شهرهای اروپا که در جنگ جهانی دوم با حمله نیروهای نازی مواجه می شدند، مانند مردم عراق دست به مبارزه و مقاومت نمی زدند؟ تنها مدرکی که تاکنون ارتش آمریکا توانسته برای اثبات ادعایش مبنی بر حضور مسلمانان افراطی در فلوجه نشان دهد، تصاویری از کشتارگاه شهر بوده است که در آن برای ذبح اسلامی دام ها قلاب های مخصوص آویزان کردن دام های ذبح شده وجود داشت.

بر اساس تحقیقی که در مجله پزشکی انگلیس Lancet به چاپ رسید، ارتش آمریکا در عراق ۱۰۰ هزار نفر را در عرض کمتر از ۲۰ ماه کشته است که معادل تکرار ۱۱ سپتامبر در هر یک هفته و نیم است. استفاده از توطئه و جنایت ۱۱ سپتامبر و ایجاد فضای کاذب ترس از تروریسم، ابزارهایی هستند در خدمت امپریالیسم آمریکا در توجیه استفاده از نیروی نظامی برای تسلط بر

ایام کریسمس را شروع کردند. رسانه های آلمان به برگزاری پانزدهمین سالگرد سقوط دیوار برلین و انتخابات پرداختند. اگر هم اینجا و آنجا خبر کوتاهی در مورد فلوجه داده می شد، همراه با تبلیغات آمریکایی و بدون تحلیلی واقعگرایانه و افشای جنایات امپریالیسم در عراق بود. فقط در برخی از روزنامه های مختلف جهان، کشتار مردم فلوجه به درستی به عنوان حمله ارتش آمریکا به مردم بی گناهی که در مقابل اشغالگران مقاومت کرده بودند، تفسیر شد. اما این مقالات محدود در انبوه تبلیغات امپریالیستی گم شده و تأثیر چندانی در جامعه نگذاشتند.

شهر فلوجه در ماه نوامبر ۲۰۰۴ شاهد قتل عام هزاران زن و مرد و کودک عراقی توسط ارتش امپریالیستی آمریکا بود. این جنایت در تاریخ جنایات بی شمار امپریالیسم ثبت شده و هیچگاه فراموش و بخشیده نخواهد شد. آنچه که در فلوجه رخ داد جنگ دو ارتش درگیر نبود، بلکه تجاوز نظامی ارتش بزرگترین قدرت امپریالیستی جهان به مردمی بی دفاع و قتل عام اهالی محاصره شده، بود. جنایتی که آمریکا در سرتاسر عراق و در دو هفته گذشته در فلوجه مرتکب شد را می توان با جنایات دولت هیتلر در جنگ جهانی دوم یکسان دانست. اگر چه جنگ جهانی دوم و اشغال عراق را نمی توان از نظر ابعاد مقایسه کرد، اما یورش ارتش آمریکا به عراق نیز جنگی یکطرفه و جنایت کارانه است که نیروی امپریالیستی برای تحکیم سلطه و تضمین غارت و چپاول خلق های تحت ستم به مردم غیرنظامی کشوری بی دفاع تحمیل کرده است.

این وظیفه نیروهای انقلابی و مردم آزادیخواه جهان است که علیه اشغال عراق توسط ارتش آمریکا متحد شده و ضمن افشای و طرد ماهیت دارودسته های مزدور اسلامی- که تبلیغات امپریالیستی می کوشند در افکار عمومی خود تمام مخالفت ها و مقاومت های مسلحانه را به آنها نسبت دهند- در دفاع از حقوق مشروع توده های عراق و حمایت از آنها در بیرون راندن ارتش تجاوزگر آمریکا گام بردارند.



متحدینش در زمان کشتار فلوجه کمی تغییر کرد. رسانه های دولتی در آمریکا و اکثر رسانه های اروپایی در مقابل جنایت آمریکا در فلوجه سکوت اختیار کردند. آنها مرگ هزاران غیرنظامی در فلوجه را از مردم جهان پنهان نگه داشته و اشغال فلوجه را که بزرگترین حمله نظامی ارتش آمریکا از زمان آغاز جنگ بوده است، به عنوان مبارزه با تروریست های خارجی به خورد مردم دادند.

بعد از انتخاب مجدد بوش، دولت های اروپایی هر جنایت دولت آمریکا در عراق را با وفاداری کامل توجیه کرده اند. بی تفاوتی و سکوت رسانه های اروپایی و



کانادایی در قبال جنایات ارتش آمریکا بر علیه مردم بیگناه عراق به خوبی دیده می شود.

رسانه های جمعی کانادا در روزهایی که فلوجه بر سر ساکنینش ویران می شد، رودتر از سال های قبل جشن و پایکوبی

توجیه دولت دست نشانده است. دولت آمریکا دستور داده است که در طول ۲ ماه آینده هر نوع مخالفت با اشغالگران آمریکایی و دولت دست نشانده علایق با خشونت تمام پاسخ داده شده و فقط به گروه های طرفدار آمریکا اجازه شرکت در انتخابات نمایشی داده شود. دولت آمریکا که می داند انتخابات عراق هیچ مشروعیتی در میان مردم ندارد، اعلام کرده که حداقل ۱۴۰ هزار سرباز آمریکایی را برای کنترل انتخابات عراق بسیج خواهد کرد.

در آغاز اشغال عراق، اکثر رسانه های جمعی جهان ساعت های متمادی از برنامه

هایشان را به گزارش از عراق اختصاص می دادند. اگر چه این گزارشات با تبلیغات دروغین آغشته بود، اما مردم دنیا توانستند از لابلای همین دروغ ها تا حدی به حقیقت جنایات آمریکا پی برده و به مخالفت گسترده جهانی با جنگ برخیزند. اما تاکتیک دولت آمریکا و

پلیس نیز فرار کرده و ظاهراً طرح حمله به فلوجه را قبل از شروع آن به نیروهای مقاومت اطلاع داده است. در بسیاری از مناطق عراق حملات مسلحانه علیه نیروهای آمریکایی افزایش یافته است. به عنوان مثال هم اکنون در شهرهای سامره و رومادی و بغداد مقاومت مردم شدت بیشتری یافته است و نیروهای آمریکایی در تلاش برای حفظ این شهرها بسیاری از روشنفکران و رهبران مذهبی را دستگیر کرده اند. بیش از یک هفته است (تا ۲۲ نوامبر، روز نوشتن این مقاله) که در شهر موصل ۳۵۰۰ پلیس عراقی به نیروهای مقاومت پیوسته و با ۲۵۰۰ سرباز آمریکایی که از جانب پیشمرگه های کرد حمایت می شوند، می جنگند. کارگران عراقی نیز مرتباً در صنایع دولتی خرابکاری می کنند. اخیراً دو کارگر نفت، خط لوله Baiji را با بمب منهدم کرده و خود فرار کردند. ۶ چاه نفت کرکوک نیز توسط کارگران به آتش کشیده شد.

واشنگتن پست در شماره ۱۷ نوامبر از طرف یکی از مأموران مخصوص ارتش آمریکا که اکنون به عنوان مشاور امنیتی در بغداد کار می کند، نوشت: "ما هیچ هواداری در میان مردم عراق حتی در میان مخالفین مصادم نداریم. از لطیفه و محمودیه و سلمان پارک و بقیه گرفته تا بلاد و تاجیه و رمادیه و هر نقطه ای از عراق که نام ببرید، مردم از ما متنفرند. آنها فریب تبلیغات دولت آمریکا را نخورده و هیچ عملیات نظامی ای نیز نمی تواند نظرشان را نسبت به ما تغییر دهد."

ارتش آمریکا در حال حاضر در تدارک حمله به ۲۱ شهر و روستای عراق، که در مقابل ارتش آمریکا تسلیم نشده و هنوز مقاومت می کنند، می باشد. نیویورک تایمز اعلام کرد که در یکی از گزارشات ارتش آمریکا که به این روزنامه درز پیدا کرده است، گفته شده که هر لحظه ممکن است که فلوجه دوباره به دست نیروهای مقاومت بیافتد، مگر اینکه تعداد سربازان آمریکایی در این شهر افزایش یابد. یکی از اهداف دولت آمریکا از قتل عام در فلوجه ایجاد رعب و وحشت در عراق و وادار کردن مردم به تسلیم در مقابل آمریکا تا زمان انتخابات نمایشی ژانویه و در نتیجه

اوکراین،

سرزمینی بین غرب و شرق!

(نگاهی به "انتخابات" در اوکراین)

نادر ثانی

روز یکشنبه آینده، ۶ دی ماه ۱۳۸۳ (۲۶ دسامبر ۲۰۰۴) مرحله دوم انتخابات ریاست جمهوری اوکراین تکرار خواهد شد.

اوکراین پس از روسیه بزرگترین کشور اروپا از لحاظ مساحت (بزرگتر از کشورهای مانند فرانسه، آلمان و اسپانیا) بوده و با نزدیک به ۴۸ میلیون نفر جمعیت خود یکی از کشورهای پرجمعیت اروپا به شمار می‌رود. اوکراین تاریخی کهن دارد و بدون شک این کشور با شرایط جغرافیایی خود در خلال سال‌های مدیدی، به ویژه در دوران قرون وسطی، یکی از مرزهای مهم بین اروپا و آسیا به شمار می‌رفت. پایتخت این کشور، کیف، یکی از مهمترین و قدیمی‌ترین شهرهای اروپای شرقی بوده و در خلال سال‌های بسیار یکی از مراکز مهم اقتصاد، اندیشه و سیاست این ناحیه بوده است. روسیه، روسیه سفید (بلاروس)، لهستان، اسلواک، مجارستان، رومانی و مولداوی همسایه‌های این کشور هستند. دریای سیاه در مجاورت بخش بزرگی از جنوب این کشور بوده و بدینگونه مرز فاصلی بین اوکراین و ترکیه شده است. اوکراین یکی از مجموعه کشورهای است که پس از درهم‌شکستن اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱ به استقلال خود دست یافت. پیش از درهم‌پاچیدن اتحاد جماهیر شوروی، اوکراین با خاک حاصلخیز خود یکی از مهمترین مناطق کشاورزی این کشور، با معادن و مجموعه‌های صنعتی مستقر در آن یکی از مهمترین

ستون آزاد

• اوکراین، سرزمینی بین غرب و شرق!

(نگاهی به "انتخابات" در اوکراین)

نادر ثانی

• آقای صمد و فلسطین!

عبداله باوی

مناطق صنعتی این کشور و با شبه‌جزیره کریمه (و شهرهایی مانند یالنا و سوستاپوف) یکی از مهمترین مراکز تفریحی آن به شمار می‌رفت.

لازم به تذکر است که بسیاری از چهره‌ها و رهبرانی که ما در خلال سال‌ها آنها را به نام "روس" می‌شناخته‌ایم در واقع اوکراینی بوده‌اند. از معروفترین این چهره‌ها می‌توان از نیکلای گوگول (نویسنده معروف) و نیکلای خروشچف و لئونید برژنف (از قدرتمندان سیاسی اتحاد جماهیر شوروی) نام برد.

واقعه‌ای که پیامدهای آنرا در این روزها نظاره‌گر هستیم در غروب روز یکشنبه ۲۱ نوامبر، روز برقراری انتخابات ریاست جمهوری اوکراین آغاز شد. پس از پایان انتخابات اعلام شد که "ویکتور جانوکویچ"، نخست‌وزیر فعلی اوکراین با اکثریتی ناچیز بر "ویکتور جوشچنکو"، نماینده جریان مخالف حکومت فعلی اوکراین، چیره آمده است. "لئونید کوچما"، ریاست جمهوری فعلی اوکراین نتیجه انتخابات را اعلام کرده و اعلام داشت که انتخابات به خوبی برگزار شده است. پس از مدت کوتاهی "ولادیمیر پوتین"، رئیس‌جمهور روسیه نیز در سخنانی اعلام کرد که انتخابات اوکراین به خوبی و با وجود عدالت کامل برگزار شده و جانوکویچ در انتخابات پیروز شده است.

"آقای صمد" و فلسطین!

عبداله باوی

آقای صمد، "هنرمند" ایرانی که سال‌ها در نقش روستائی ابلهی مردم را خندانده بود، بعد از به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی در نقش آقای پرویز صیاد، "هنرمند" معترض سال‌ها به این نقش پرداخته، و بعد از سال‌ها، با نوشتن مقاله‌ای در مورد آقای یاسر عرفات دوباره به نقش اصلی خود، یعنی "روستائی ابله" بازگشته است.

آقای صمد می‌نویسد: "درگذشت پدر خوانده (منظور ایشان آقای یاسر عرفات است) فرصتی تاریخی برای مردم فلسطین ایجاد کرده است تا اگر نه به هر آنچه می‌خواهند، دست کم به بخشی از خواسته‌های برحقشان دست یابند."

آقای صمد! حالا چرا به بخشی و نه تمام حقشان؟ و این حق چیست و سؤال دیگر اینکه، مگر مانع رسیدن فلسطینی‌ها به حقوق خودشان، آقای یاسر عرفات بود؟ چطور ممکن است که کسی برای حق زیستن در سرزمین خودش سال‌ها مبارزه کند ولی مانع رسیدن خود به حق خود باشد؟ آیا این یک درک احمقانه از آنچه در فلسطین می‌گذرد نیست؟

آقای صمد می‌گوید: "با درگذشت عرفات، تروریسم سیاسی - اسلامی، پدرخوانده خود را از دست داد."

آقای صمد فراموش کرده است که کلمه "اسلامی" که امروز بر سر زبان‌ها افتاده است و با آن ماهیت طبقاتی هر حرکت ارتجاعی را لاپوشانی می‌کنند، با استقرار جمهوری اسلامی پدید آمده است و به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بر بستر ناآگاهی‌ها و فرهنگ عقب مانده‌ای امکان پذیر شد که خود آقای صمد در جلا دادن و گسترش آن شریک بوده است.

جلسه

سخنرانی و بحث آزاد
در لندن

در تاریخ شنبه ۱۱ دسامبر ۲۰۰۴، به دعوت فعالین چریکهای فدائی خلق ایران و سازمان دموکراتیک و ضدامپریالیستی ایرانیان در انگلستان یک جلسه سخنرانی و بحث آزاد پیرامون مساله ملی و

جمهوریخواهی در دانشگاه لندن برگزار شد. در ابتدای این جلسه که تعداد قابل توجهی از فعالین سیاسی در آن شرکت کرده بودند، فیلم مستندی در باره اوضاع زندگی مردم در زمان حاکمیت فرقه دمکرات آذربایجان و روابط این حکومت با جنبش انقلابی خلق کُرد در فاصله آذر ۱۳۲۴ تا آذر ۱۳۲۵ به نمایش درآمد. در قسمت بعدی نیز حسن جداری از سوی سازمان دمکراتیک و ضدامپریالیستی ایرانیان در انگلستان در مورد مساله ملی در ایران بحثی را ارائه داد. بخش بعدی این جلسه نیز به بحث چنگیز قبادی پیرامون "جمهوری خواهی" اختصاص یافت و به دنبال آن در قسمت پرسش و پاسخ و بحث آزاد، رفقا و دوستان

حاضر در جلسه فرصت یافتند تا به طرح دیدگاه ها و نقطه نظرات خویش و برخورد با نظرات دیگران در مورد مساله ملی و جمهوری خواهی بپردازند. این جلسه و مباحثات آن، مورد استقبال حاضرین قرار گرفت و در پایان، قرار شد که در مورد مسایل فوق جلسات مشابه بیشتری برگزار گردد.

لازم به تذکر است که متن کامل بحث رفیق چنگیز قبادی در مورد جمهوری خواهی در همین شماره "پیام فدائی" درج شده است. ■

شعر زیر از سوی یک شاعر افغانی برای "پیام فدائی" ارسال شده است.

به : آنانی که در اسارت امپریالیزم جنایتکار امریکا به سر می برند!

(پ.رتبیل)

۲۰۰۴.۷.۱۶

اگر راست نگوئی...

می فهمی، اینجا کجاست؟

اینجا " پایگاه هوایی بگرام" * است.

تو از کجا هستی؟

از افغانستان.

" شت"، احمق! اینرا می فهمم، از کجای افغانستان هستی؟

از هرات، از کابل، از هزاره جات، از قندهار، از ...

خنه شو! می فهمی چه می گوئی؟ زبان اصلی ات چیست؟

پشه ای، از بکی، پشتو، دری، ...

" فکنگ یو"،

تویک سرباز امریکائی را مسخره می کنی؟ بگیر!

واخ! دستم را باز کن، اگر بچه مردی ...

دندان شکست، چند تا شکست؟

تف (تف ی آمیخته با خون و دندان های شکسته)

"مدر فک" دندانهایت را به رویم تف می کنی؟ بگیر!

واخ واخ! امریکائی پدر لعنت! اگر ... ندادی دستم را باز کن!

هر چه بخواهی برایت می دهم؛ اگر راست بگوئی.

واه! تو سرباز، مفعول هم هستی

بلی، می خواهی ...؟ چند سال داری؟

هم سن و سال تو استم.

من خو (۲۰) سال دارم. تو هم ...

مرا هم همین طور فکر کن.

اگر راست نگوئی تنبالت را می کشم و ... می کنم، فهمیدی!

خو، خو، شناختمت. تو همان کسی نیستی که به برادر یازده

ساله ات تجاوز کرده بودی!؟

از کجا فهمیده ئی که من بوده ام؟

در فیلم ویدیو دیده بودمت.

بلی! من بودم؛ اگر راست نگوئی

به تو هم تجاوز می کنم، "مدر فک"!

به مادرت هم تجاوز می کنی؟

بلی! بلی! می کنم. یک بار، ده بار، صد بار؛

اگر نگوید...؛ اگر نگوید...

* پایگاه نظامی در نزدیکی کابل

درباره

"جمهوری خواهی"

(بقیه از صفحه ۶)

قدرتی که علاوه بر استثمار کارگران و مردم خودش، با چپاول و غارت وحشیانه منابع و نیروی کار کارگران و خلق های تحت ستم در کشورهای دیگر چنان وضعی را ایجاد کرد که توانست به برکت مافوق سودی که بدست می آورد بخشی از کارگران خود را بخرد و در واقع با دادن رشوه به آنها، وضع کنونی را حفظ نماید. در نتیجه مساله تفاوت های کیفی و به ویژه غارتگری امپریالیستی ای که در مورد دولت هائی نظیر فرانسه وجود دارد یکی از آن عوامل اساسی است که در تحلیل های جمهوری خواهان طرفدار تبدیل ایران به فرانسه، اصولاً نادیده گرفته می شود. در حالی که برعکس، وجود همین غارتگری امپریالیستی که به قوه زور، ارتجاع و جنگ از آن حفاظت می گردد، اجازه نمی دهد که هیچ وقت در ایران وضع مثل فرانسه بشود!

از طرف دیگر، این غارتگری امپریالیستی برای تداوم موجودیت خودش احتیاج به برقراری یک دیکتاتوری وسیعاً و شدیداً قهرآمیز در هر عرصه ای دارد و در حقیقت از آن جدائی ناپذیر است. در نتیجه در چاقوب چنین نظامی، یعنی نظام سرمایه داری وابسته به امپریالیسم، دمکراسی ای که در فرانسه وجود دارد هیچوقت نمی تواند در ایران موجود باشد و یا به وجود بیاید. در حقیقت اگر بیایم و تاریخ حداقل ۱۰۰ سال اخیر ایران را بررسی کنیم می بینیم که طبقه حاکم، بر خلاف شرایط فرانسه فاقد کمترین پتانسیل برای تحمل و یا تثبیت

کوچکترین حد از دمکراسی در هر حوزه ای بوده است. در نتیجه در شرایطی که جهان با ورود سرمایه داری به عصر امپریالیسم به صحنه تاخت و تاز و غارتگری ممتدی کشورهای امپریالیستی که بقیه جهان را تاراج می کنند تبدیل شده، تصور تبدیل ایران به فرانسه در چنین اوضاع و احوالی نشانه خام اندیشی و فقدان شناخت از تفاوت های اساسی ساختارهای نظام اقتصادی - سیاسی ایران و فرانسه می باشد.

از طرف دیگر، حالا هر انسانی که کمترین اطلاعاتی از تاریخ معاصر کشور ما داشته باشد از این جمهوری خواهان سوال خواهد کرد که اگر بورژوازی وابسته ایران، که البته شما آگاهانه وابستگی آن به امپریالیسم را نادیده می گیرید و از قلم می اندازید، به واقع پتانسیل برقراری دمکراسی و حرکت در چهارچوب دمکراسی بورژوائی را داشت، پس چرا در تمام سال های سلطه سلطنت پهلوی و یا جمهوری اسلامی، این طبقه حاکم هیچوقت جز با دیکتاتوری، آنهم با شدیدترین و خونین ترین نوع آن، اموراتش را نگذرانده و چرا هیچوقت اساساً به هیچ نوع دمکراسی ای تن نداده است؟!

در حقیقت اگر قرار بود که جمهوری اسلامی و یا رژیم شاه به جای اعمال دیکتاتوری، به حداقل دمکراسی حتی از نوع نیم بند و بورژوائی اش تن بدهند، چگونه امکان داشت که در شرائطی که در جامعه ما اکثریت عظیم مردم، میلیون ها کارگر در زیر "خط فقر" و "بقاء" و "فنا" زندگی می کنند ما شاهد حضور آقازاده های کذائی ای باشیم که به برکت این نظام جهنمی و مناسبات کثیف آن روز به روز فربه و فربه تر گردند؟ در نتیجه دیکتاتوری و جنایت و سرکوبگری

اوکراین،

سرزمینی بین غرب و شرق!

(بقیه از صفحه ۱۱)

او در سخنان خود به کشورهای دیگر اعلام خطر کرده و از آنها خواست که در امور داخلی اوکراین دخالت نکنند.

همزمان بسیاری از مردم اوکراین در کیف، پایتخت این کشور، و در بسیاری دیگر از شهرهای پرجمعیت غرب اوکراین به خیابان ها ریخته و اعلام داشتند که در انتخابات تقلب شده و آنها به هیچ وجه زیر بار قبول نتیجه چنین انتخاباتی نخواهند رفت. بسیاری از نمایندگان سازمان های بین المللی نیز که برای نظارت در امر انتخابات به اوکراین رفته بودند اعلام داشتند که در جریان نظارت خود بر انتخابات به نادرستی ها و تقلب های چندی برخورد کرده اند. اعلام شد که تلویزیون و رادیوی دولتی اوکراین به طور یکجانبه ای از جانوکویچ حمایت کرده، مسئولین انتخابات و قدرتمندان محلی در بسیاری از کارخانه ها و روستاها، کارگران و روستائیان را ناچار به دادن رأی به نفع جانوکویچ کرده، در برخی از حوزه های انتخاباتی آرایی که به نفع جوشچنکو داده شده بوده از بین برده شده و برخی از افراد در شرق اوکراین موفق شده اند که بیش از یک بار رأی خود را (به نفع جانوکویچ) به صندوق انتخاباتی بریزند. به این ترتیب موجی از "حمایت های ناظران بین المللی" به نفع کاندیدای "بازنده" براه افتاد.

جمهوری اسلامی و رژیم های سیاسی در ایران، الزام منطقی اون مناسبات گندیده ای است که جامعه را روز به روز بیش از قبل قطبی کرده و شکاف بین فقر و ثروت را به حد بی سابقه ای رسانده است. مطالعه پلاتفرم ها و برنامه هائی که جمهوری خواهان مورد بحث ما انتشار داده اند نشان می دهد که آنها می خواهند همین روند فعلی را با ایجاد تغییراتی در شکل حکومتی در روبنا به پیش ببرند. جمهوری ادعائی "جمهوری خواهان" کنونی جز ابزاری در جهت حفظ همین نظام استثمارگرانه و جز وسیله ای جهت سرکوب کارگران و زحمتکشان ما معنای دیگری نخواهد داشت. این واقعیت نقطه اشتراک جمهوری خواهان ماست و به آنها به مثابه مدافعین نظام سرمایه داری وابسته در ایران هویت می بخشد. مقایسه پلاتفرم های ارائه شده از سوی آنها با واقعیات جامعه ما، نشان می دهد که جمهوری خواهی در واقع پرچمی است که اپوزیسیون بورژوائی جمهوری اسلامی - یعنی همان هائی که اساساً مخالف با نظام وابسته اقتصادی حاکم در جامعه ما، با استثمار وحشیانه کارگران و زحمتکشان ما ندارند و فقط انتقاداتی به روبنای این نظام دارند - در جهت دخالت در سیر تحولات و اوضاع بحرانی جمهوری اسلامی در آینده برافراشته اند. و متأسفانه طیفی از نیروهای خرده بورژوائی، بسیاری از به اصطلاح چپ های ما و کمونیست های دو آتشه سابق هم در شرائط ضعف تشکیلاتی و سازمانی طبقه کارگر و غیبت احزاب و نیروهای انقلابی نیرومند مدافع این طبقه در صحنه، به دنبال ساز و دهل و پرچم بورژوازی به راه افتاده و اسیر تبلیغات ضدانقلابی آنها شده اند.

→ اوکراین،

سرزمینی بین غرب و شرق!

و مردم به خیابان ریخته اعلام اعتصاب عمومی کرده و اعلام داشتند که تا زمانی که نتایج این انتخابات باطل اعلام نگردد به سر کار نخواهند رفت.

پس از چند روز و پایداری مردم، حمایت بین‌المللی از سوی قدرت‌های ذی نفع اوجی تازه یافت. اتحادیه اروپا اعلام داشت که بدون شک در این انتخابات تقلب و نادرستی بسیار انجام یافته است و از این رو این اتحادیه نتیجه انتخابات اوکراین را قبول ندارد. نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه لهستان برای وساطت و دیدار و مذاکره با کوچما، جانوکویچ و جوشچنکو به کیف رفتند و کولین پاول، وزیر امور خارجه ایالات متحده آمریکا، اعلام داشت که خواهان تجدید انتخابات است. کوچما که متوجه شده بود فشار بین‌المللی ادامه خواهد داشت، اعلام کرد که خواهان آن است که انتخابات به کل نادرست شناخته شده و از ابتدا (دور نخست) تمدید شود. کوچما از آنرو خواستار تجدید تمامی انتخابات (و نه تنها دور دوم آن) بود که می‌خواست امکان آن را باید تا فردی را که از دو کاندیدای موجود به خود و اهداف خود نزدیکتر می‌داند با امکاناتی وسیع به کارزار انتخاباتی بیاورد. جانوکویچ و جوشچنکو (هر یک با توجه به مسائلی که برای فرد آنان از اهمیت بسیار برخوردار بود) اما خواهان این امر نبودند و تنها می‌توانستند قبول کنند که انتخابات دور دوم تمدید شود.

روز جمعه ۳ دسامبر دادگاه عالی اوکراین، که وظیفه نظارت نهایی بر انتخابات را بر عهده دارد، اعلام داشت که در انتخابات نادرستی‌ها و تقلباتی به انجام رسیده که باطل‌کننده نتیجه این انتخابات است. در خلال این روزها قدرتمندان اوکراین به توافق رسیده بودند که در قبال تمدید انتخابات دور دوم (خواسته جوشچنکو) از

اختیارات رئیس‌جمهور در آینده کاسته شود (خواسته کوچما) و بدینگونه توافقی نهایی صورت گرفته و قرار شد که انتخابات بار دوم در روز ۲۶ دسامبر تکرار شود.

این امر که انتخابات کشوری به طور رسمی توسط مقامات مسئول این کشور نادرست اعلام شده و تصمیم به تجدید انتخابات گرفته شود بسیار به ندرت اتفاق می‌افتد و بدون شک خود به درگیری‌های بعدی و تشدید تضادهای موجود در این کشور منجر خواهد شد. از این رو بی‌مناسبت نیست که نظری به نگاهی به شرایطی که به تمدید این انتخابات منجر گردید بیندازیم.

آیا در این انتخابات تقلب شده بود؟ آیا نادرستی‌هایی در این انتخابات موجود بودند یا واقعیت این است که انتخابات با درستی کامل به انجام رسیده بود و تمدید انتخابات تنها نتیجه حمایت دنیای غرب از کاندیدایی که انتخابات را باخته بود، می‌باشد؟

من در خلال سال‌های اخیر دو بار در کیف و یک بار در نواحی شرق اوکراین و شبه‌جزیره کریمه بوده‌ام و شرایط روزمره اقتصادی و اجتماعی حاکم بر این کشور را از نزدیک دیده‌ام. با توجه به این تجربه می‌توانم بدون شک بگویم که با وجود اینکه در روزهای انتخابات در اوکراین نبوده‌ام اطمینان دارم که در این انتخابات (مانند بسیاری دیگر از انتخابات دنیای ما تحت حاکمیت بورژوازی) نادرستی‌هایی به انجام رسیده و تقلباتی صورت گرفته است. این تقلبات، نادرستی‌ها و کاستی‌ها و کلک‌های انتخاباتی خاصه آسیا، آفریقا، آمریکای لاتین و اروپای شرقی نیست و خصوصیت ذاتی "انتخابات" بورژوازی در تمام عالم است. راه دور نرویم. انتخابات سال ۲۰۰۰ در ایالات متحده آمریکا (در این به اصطلاح "مهد آزادی و دموکراسی") تنها یکی از نمونه‌های شناخته‌شده آن است. از نمونه‌های دیگر می‌توانم از نظرخواهی عمومی سال ۱۹۸۵ در سوئد که در مورد عضویت پیشنهادی سوئد در اتحادیه اروپا

صورت گرفت یاد کنم. تاریخ این نظرخواهی با زیرکی بسیار پس از نظرخواهی در اطریش و فنلاند (کشورهایی که مردم آنها نظری مثبت‌تر از مردم سوئد نسبت به این اتحادیه داشتند) و پیش از نظرخواهی مشابه در نروژ (کشوری که مردم آن نظری منفی‌تر از مردم سوئد نسبت به این اتحادیه داشتند) برگزار شد. دو جناح انتخاباتی از بودجه انتخاباتی بسیار نابرابری برخوردار بودند. تمامی احزاب بزرگ سوئد، اتحادیه زرد کارگری این کشور (که در اختیار سوسیال‌دمکراتهاست) و بخشی بسیار بزرگ از رسانه‌های عمومی از عضویت سوئد در این اتحادیه حمایت می‌کردند و با استفاده از بودجه بسیار بالای خود، در اختیار گرفتن بسیاری از چهره‌های شناخته شده ورزشی، هنری و ... سوئد و ترساندن مردم سوئد از آینده‌ای خارج از اتحادیه اروپا به تبلیغ گسترده نظر خود پرداخته و بدینگونه توانستند که با اکثریت کوچکی در این نظرخواهی پیروز شوند. نمونه دیگر تغییر دائمی حوزه‌های انتخاباتی در انگلستان است که همواره از جانب حزب دارای قدرت برای پیروزی در انتخابات بعدی به مرحله عمل درمی‌آید. انتخابات ازبکستان، آذربایجان و ترکمنستان در سال‌های اخیر نمونه‌های دیگری از چنین انتخاباتی می‌باشد.

آری این تقلبات صورت گرفته‌اند، اما آتشی که در زیر خاکستر انتخابات اخیر اوکراین بوده و منجر به تمدید انتخابات شده چیز دیگری است!

لازم به تذکر است که در کشمکش‌هایی در اوکراین که در خلال چند هفته اخیر از طریق رسانه‌ها در جریان آنها قرار گرفته‌ایم صحبت از جدالی ناشی از تضادهای طبقاتی فیما بین طبقات دارا و ندار نمی‌باشد. صحبت از جنگ قدرت در بین دو جریان ضدخلفی است. هر دو جناحی که این روزها بر سر قدرت در جدال هستند نماینده سیستم سرمایه‌داری می‌باشند. جوشچنکو نماینده اندیشه اقتصاد لیبرال بوده و خواهان پیوستن اوکراین به

بسیار زیادی برای اوکراین به بار آمده است. تولید کشاورزی کشور به شکل سوخوزی و کلخوزی (کشاورزی دولتی و اشتراکی) بوده و پس از اضمحلال اتحاد جماهیر شوروی، مشخص شده است که اوکراین نمی‌تواند به خودی خود مشکل کسب سرمایه برای نوسازی کشاورزی را حل نماید.

مسئله سوم رقابت های جناحی اوکراین است: می‌توان گفت که سه جریان بزرگ سرمایه‌داری اوکراین ریشه در سه ناحیه "دونتسک Donetsk" (در شرق اوکراین)، ناحیه "دنیپروپتروفسک Dnepropetrovsk" (در شرق اوکراین) و ناحیه "کیف Kiev" دارد. جناح دونتسک قدرت خود را بر پایه صنایع ذغال‌سنگ "دونباس Donbass" و تولیدات کشاورزی این ناحیه استوار کرده است. وابستگان قدرتمند این جناح معمولاً سیاستمداران و تجاری هستند که سال‌ها در کار فروش فرآورده‌های این ناحیه و خرید لوازم مورد نیاز تولیدات یادشده بوده‌اند. قدرت ناحیه دنیپروپتروفسک بر کنترل صنایع سنگین، نفت و گاز (که به طور عمده از روسیه وارد می‌شود) استوار است. می‌توان گفت که تکنوکرات‌های اوکراین وابسته به این جریان می‌باشند. کوچما، رئیس‌جمهور کنونی اوکراین، در ابتدای کسب قدرت خود نمایندگی این جناح را بر عهده داشت. قدرت جناح کیف بر زمینه توان مالی و بانکی استوار است. می‌توان گفت که تمامی ثروتمندان سنتی و تازه به پول رسیدگان دوران اخیر اوکراین از این جریان حمایت می‌کنند. با وجود اینکه کوچما در سال‌های اخیر به این جریان نزدیک شد، می‌توان گفت که جوشچنکو نمایندگی این جریان را در رویدادهای اخیر اوکراین بر عهده دارد. این سه جریان هر یک دارای حزب وابسته به خود بوده و در پارلمان اوکراین از قدرت بسیار برخوردار می‌باشند. تمامی نخست‌وزیران و رؤسای جمهور ۱۳ سال اخیر (دوران پس از اضمحلال اتحاد جماهیر شوروی) در اوکراین وابسته به یکی از این سه جریان بوده‌اند. بد نیست یادآور شوم که در اواخر دهه ۱۹۹۰ جوشچنکو

دو دسته از مردم کشور بسیار بالا بوده و در زندگی روزمره به اشکال گوناگون جلوه‌گر می‌شود. بسیاری از مردم شرق اوکراین قادر به تکلم اوکراینی که زبان رسمی کشور است نمی‌باشند. کلیسای مسیحی در این کشور بسیار پراکنده بوده و حتی کلیسای ارتدکس به دو بخش روسی و اوکراینی هر یک با پاتریارک (رهبر کلیسای ارتدکس) خود تقسیم شده است! در یکی از شهرهای کوچکی که در تابستان سال ۲۰۰۳ به آنجا سفر کرده بودم، با ۸ شاخه گوناگون از کلیساهای مسیحی روبرو شدم! این اختلافات قومی به گونه‌ای است که امکان تقسیم اوکراین به دو کشور مستقل را تشدید می‌کند.

مسئله دوم فعالیت های اقتصادی اوکراین می‌باشد. با وجود اینکه تولید خالص ملی اوکراین در سال‌های پس از جدایی از اتحاد جماهیر شوروی سقوط فاحشی کرده (کاهش نزدیک به ۷۰ درصد!) باید گفت که اقتصاد اوکراین از توان بسیار بالایی برخوردار است. زمین حاصلخیز، معادن بسیار و تولید صنعتی در خلال سال‌های مدید به این کشور این توان را داده است که در صورت اتخاذ سیاست های درست اقتصادی و بالا بردن خواست تولید در میان توده‌های مردم، بتواند از سطح تولید و درآمد بالایی برخوردار باشد. مشکلات عمده اقتصادی اوکراین به شرح زیر می‌باشد: بخش عمده منابع اوکراین در بخش شرقی این کشور قرار دارند. تولید صنعتی اوکراین در خلال سال‌های وجود اتحاد جماهیر شوروی به شکل عمده مختص به تولید ماشین‌آلات سنگین و اسلحه برای کل کشور بوده و در سال‌های اخیر معلوم شده است که تغییر جهت این تولید مشکلات بسیاری در بر دارد. یکی دیگر از مشکلات عمده اوکراین در سال‌های اخیر مسئله تهیه انرژی مورد نیاز این کشور می‌باشد. پس از سانحه چرنوبیل و بسته شدن یکی از نبض های انرژی کشور و جدایی از اتحاد جماهیر شوروی، اوکراین بیش از پیش به انرژی وارداتی (نفت و گاز از روسیه و ترکمنستان) وابسته شده و بدهی

اتحادیه اروپا و ناتو می‌باشد و از اینرو از حمایت اتحادیه اروپا (به خصوص لهستان و آلمان) و ایالات متحده آمریکا برخوردار می‌باشد. جانوکوویچ یک تکنوکرات کامل بوده و نماینده سرمایه‌داران مستقر در شرق اوکراین به شمار می‌رود. او خواهان نزدیکی بیشتر با روسیه و فعالیت وسیع‌تر سیاسی و اقتصادی در کنار روسیه و چند تن دیگر از جمهوری های سابق اتحاد جماهیر شوروی می‌باشد.

در صحنه سیاست جهانی، اتحادیه اروپا و ایالات متحده آمریکا خواهان آن هستند که با حمایت از جوشچنکو، اوکراین را به سمت خود کشیده و به عضویت در مرحله اول اتحادیه اروپا و در مرحله بعدی ناتو درآورند. روسیه که در سال‌های گذشته شاهد جدایی کامل بسیاری از جمهوری های سابق اتحاد جماهیر شوروی (مانند ازبکستان) و جمهوری های سابق اروپای شرقی (مانند لهستان، بلغارستان و رومانی) و نزدیک شدن این کشورها به ایالات متحده آمریکا و اروپای غربی و عضویت بسیاری از این کشورها در پیمان نظامی ناتو بوده، نمی‌خواهد قبول کند که اوکراین نیز به سمت اتحادیه اروپا و ایالات متحده آمریکا کشیده شده و بدینگونه در آینده نزدیکی شاهد هر چه وسیعتر شدن مرزهای مناطق عضو و یا تحت کنترل ناتو به مرزهای روسیه باشد.

در زمینه سیاست داخلی و اوضاع اجتماعی اوکراین توجه به پنج نکته مهم جهت درک چگونگی شرایط در این کشور، از اهمیت بسیار مهمی برخوردار می‌باشد:

نخست آن که ۲۰ درصد از مردم اوکراین روس بوده و به طور عمده در بخش شرقی اوکراین ساکن هستند. بسیاری از این افراد در خلال سال‌های دهه‌های ۳۰ و ۴۰، در دوران جنگ جهانی دوم و دوران بازسازی پس از جنگ جهانی دوم به اوکراین کوچ کرده و در شرق این کشور اسکان داده شده‌اند. اختلافات قومی بین این

→ اوکراین،

سرزمینی بین غرب و شرق!

در خلال چند سال از جانب کوچما (که در خلال دوران ریاست جمهوری خود تلاش کرده است تا توازی بین سه جناح یادشده و به خصوص دو جناح آخر به وجود آورد) به نخست‌وزیری اوکراین منصوب گردید اما پس از مدت زمانی، وقتی که برای کوچما مسلم شد که جوشچنکو خواهان کسب قدرت هر چه بیشتر در اوکراین می‌باشد، با فعالیت گسترده کوچما و با کمک نمایندگان حزب کمونیست اوکراین در پارلمان این کشور، جوشچنکو از مقام خود برکنار گردید.

مسئله چهارم مشکلات بسیاری است که قانون اساسی کنونی اوکراین در میان سه مرکز قدرت سیاسی کشور (پارلمان، ریاست‌جمهوری و دولت آن) به وجود آورده است. پارلمان کشور از احزاب بسیار زیادی تشکیل شده و گروه‌سازی‌های متعدد یکی از مشکلات روزمره فعالیت‌های پارلمانی اوکراین را تشکیل می‌دهد. ریاست‌جمهوری از اختیارات بسیار برخوردار بوده و دولت کشور در خلال تمامی سال‌های جدایی از روسیه

به دو دلیل ذکر شده در بالا (اوضاع پارلمانی و اختیارات وسیع ریاست جمهوری) از توان پایینی برخوردار بوده است.

در پایان باید از مشکلات بسیار اقتصادی که در سال‌های اخیر برای طبقات پایین اوکراین، یعنی کارگران و زحمتکشان، به وجود آمده است یاد نمود. پایین رفتن میزان تولید کشور، مشکلات ناشی از اضمحلال اتحاد جماهیر شوروی، مشکلات بسیار کسب انرژی لازم صنعت اوکراین، خصوصی‌سازی و تلاش برای پیاده کردن سیاست‌های لیبرال نوین شرایطی بسیار ناهنجار برای بخش بزرگی از مردم اوکراین به وجود آورده است. سطح زندگی مردم طبقات محروم اجتماع از گذشته پایین‌تر رفته است و زندگی برای بسیاری از این توده‌ها (به خصوص بازنشستگان و کارگران صنایع سنگین و معدن) دشوارتر از گذشته شده است.

آنچه که این روزها اوکراین را تکان می‌دهد از سویی فرآیند درگیری شدیدی است که در میان سه جناح قدرت در اوکراین در جریان است و از سوی دیگر نشان از اختلافات شدیدی دارد که بین اوکراینی‌ها و روس‌ها وجود دارد. درگیری‌های نخست به درگیری‌های

سیاسی منجر گردیده و اختلافات دوم می‌توانند در ادامه خود به تجزیه اوکراین منجر گردند. متأسفانه در این میان، نمایندگان طبقه کارگر و دیگر محرومان اجتماعی، جریانات و افرادی که بتوانند بازگوی نیازهای توده‌های محروم جامعه در نبرد قدرت جاری در اوکراین باشند، از قدرت چندانی برخوردار نیستند.

چرا به این گمانم که جوشچنکو پیروز خواهد شد؟ به گمان من از یک سو حمایت ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا (و به خصوص لهستان و آلمان) از جوشچنکو و میلیون‌ها دلار و یورویی که برای حمایت از او به اوکراین سرازیر خواهد شد و از سوی دیگر توافقی که بین دو جناح دنیروپتروسک و کییف به وجود آمده است، قدرتمندتر از آن است که حامیان و هواداران جانوکویچ (از جمله روسیه و جناح دوتسک) بتوانند بر آنها فایق آیند. جوشچنکو پیروز شده و بخش بزرگی از توده‌های اوکراین قربانی گسترش قدرت "اندیشه لیبرال نوین" خواهند گردید. همزمان با پیروزی جوشچنکو گامی دیگر به تقسیم اوکراین و عدم ثبات منطقه شمال دریای سیاه نزدیک خواهیم شد.

"آقای صمد و فلسطین!"

(بقیه از صفحه ۱۱)

در دوره ای که بهترین‌ها و پاکترین فرزندان خلق، دانشیان‌ها و گلسرخ‌ها، پویان‌ها و احمدزاده‌ها، حنیف‌نژادها و نابدل‌ها در جهت ارتقاء آگاهی توده‌ها خود را فدا کردند تا انسان‌ها انسانی زندگی کنند، "هنرمند"انی همچون صمد‌ها برای ناآگاه نگاه داشتن مردم از واقعیت‌هایی که در جامعه شان می‌گذرد، فرهنگ

تحقیر روستائیان را اشاعه می‌داد که فقط برای خرده بورژوازی خسته از مبارزه دلپذیر بود. در ضمن این تروریزم سیاسی - اسلامی را، اگر واقعا صمد خواهان دانستن است، توسط کسانی ایجاد و پشتیبانی شده که صمد با غرور و تبختر از آن‌ها و به طور مشخص از یکی از قماش آن‌ها یعنی جورج بوش اعلام پشتیبانی کرده است. آقای صمد همچون دوستان سلطنت طلبش که تمام آگاهی سیاسی آنها به دلارهای نفتی محدود می‌شود، نه آقای یاسر عرفات که مبارزه خلق فلسطین را

هدف حملات خود قرار داده است، زیرا هرگز کلمه ای در مورد جنایات بیشمار دولت اسرائیل به میان نیاورده است. این، شیوه "هنرمندان" شریک جرم مرتجعینی است که دولت اسرائیل را نه تنها به خاطر جنایاتی که در حق مردم فلسطین مرتکب می‌شود مورد حمله خود قرار نمی‌دهند که برای بدست آوردن دل امپریالیسم آمریکا حتی از آن دفاع نیز می‌کنند. این شیوه نانسانهاست.

همه مردم دنیا از انسان بزرگی به نام چارلی چاپلین با احترام یاد می‌کنند. او

نیز هنرمندی بود که ضمن خندانیدن همه انسانها، رسم زندگی کردن را نیز می‌آموخت. او همیشه به نقش دوره گرد فقیری بود که دشمن خود و دیگر انسانها را در نقش پلیس نشان می‌داد، که تا پلیس است این فقر و دوره گردی هم هست. او یک سوسیالیست بود که به خاطر افکارش از سرزمین اش رانده شد. او انسان والایی بود.....

آقای صمد نیز "هنرمندی" از سرزمین اش رانده شده است، ولی در اینجا قصد مقایسه نیست بلکه تعریف یکی را در تضاد با دیگری باید دید.

خوانندگان مبارز "پیام فدایی"!

برای غنا بخشیدن به محتوای نشریه و برای رفع کمبودهای آن ما به شما تکیه داریم. نظرات، انتقادات و پیشنهادات خود را برای ما بنویسید و بکوشید با مکاتبه با نشریه رابطه هرچه فعالتری با ما برقرار کنید. بدون شک یک نشریه انقلابی زمانی موفق خواهد بود که به توده ها و به مجموعه هوادارانش متکی باشد.



تصحیح و پوزش!

در نشریه شماره ۶۴ و در عنوان گزارش مربوط به "مراسم بزرگداشت خاطره به خون خفتگان کشتار سال ۶۷" در هلند، عبارت "سال ۶۷"، به اشتباه، "سال ۵۶" درج شده است. "پیام فدایی" ضمن پوزش از خوانندگان، به این وسیله به تصحیح این غلط چاپی مبادرت می ورزد.

منافع این اکثریت عظیم و یا حتی تثبیت حداقل حقوق صنفی و سیاسی آنها، همانطور که حداقل در تاریخ ۲۵ سال اخیر حکومت جمهوری اسلامی ثابت شده، تنها از راه سرنگونگی این رژیم و محو نظام استثمارگرانه ای که از آن حفاظت می کند، می گذرد. پس اجازه بدهید به جای اینکه اسیر تبلیغات و توهمات موج اخیر جمهوری خواهی در اپوزیسیون شویم، در حد توانمان بکوشیم هموارکننده راهی باشیم که جمهوری خواهان امروزی حتی از آن حرفی هم به میان نمی آورند و آن راه انقلاب بر علیه نظام استثمارگرانه ای است که جمهوری اسلامی بر آن سوار است. نظامی که نابودی اش شرط اساسی و تضمین برقراری آزادی و عدالت اجتماعی به معنای واقعی در جامعه ماست.

با تشکر از حوصله ای که به خرج دادید و به صحبت‌هایم گوش فرا دادید امیدوارم در قسمت پاسخ به سوالات و بحث آزاد، کاستی های این بحث با کمک رفقا جبران گردد. ■

سلطه امپریالیستی آمریکا و حمله به افغانستان و عراق عده ای به قول معروف بوی کباب شنیده اند و فکر می کنند الآن موقع آن است که با تعدیل خواست ها و مطالبات مردم و انطباق این مطالبات با آنچه که به وسیله سیاست های خارجی قدرت های بزرگ مطرح می شود، به اصطلاح خود را برای دنیای پس از جنگ سرد آماده کنند تا اگر روزی روزگاری منافع دولت های بزرگ، از جمله آمریکا بر تغییر جمهوری اسلامی قرار گرفت، اینها هم "آلترناتیو" لازم جهت به حساب آمدن در بازی قدرت را آماده کرده باشند. موج جدید جمهوری طلبی اپوزیسیون در چنین شرائطی ظهور پیدا کرده است.

اما واقعیت این است که تا آنجا که به مردم ما و به ویژه اکثریت عظیم آنها یعنی کارگران و زحمتکشان برمی گردد، آنها اساسا با کلیت سیستم ناعادلانه کنونی مخالفند و این نظام اقتصادی - اجتماعی را نمی خواهند. تحقق

درباره

"جمهوری خواهی"

(بقیه از صفحه ۱۳)

اجازه بدهید نکته ای هم راجع به شرائط زمانی ظهور این موج جمهوری خواهی بگوییم و به بحث خاتمه دهیم. واقعیت این است که در سال های اخیر، با توجه به شکست اصلاحات ادعائی خاتمی و رسوائی آنچه که به نام "پروژه کلان اصلاحات" تبلیغ می شد، گرایشاتی که دل در گرو تحولات ادعائی و افسانه اصلاحات جمهوری اسلامی بسته بودند و صحنه اصلی مبارزه جهت کسب مطالبات مردم را صحنه اختلافات داخلی رژیم می دانستند - و برخاسته از آن هم می دانند - خود را کاملا خلع سلاح شده دیدند. از طرف دیگر می دانیم که با قدرت گیری بوش و دارودسته اش در آمریکا و عَلم شدن پرچم "مبارزه با تروریسم" جهت توجیه گسترش

توضیح: مطلب زیر از سایت "دیدگاه" اخذ گردیده و جهت آشنائی خوانندگان پیام فدائی با وضع قطعه ۳۳، در این شماره درج می‌گردد.

قطعه ۳۳ بهشت زهرا: یادگاران ویران

بهمن احمدی امویی

در گوشه جنوب شرقی قطعه ۳۳ در بهشت زهرا دو سنگ قبر پشت سر هم خوندنمایی می‌کند. تازه شسته شده و تمیز. گویی دوستی، آشنایی و یا دلداری به تازگی‌ها از آنجا عبور کرده است. با خود می‌گویم: "این همه قبر پیدا و پنهان، آیا فقط همین یکی دو تا بازمانده را دارند؟" و بعد هم سنگی سبز با رگه‌هایی نارنجی: شهید شادروان خسرو گل‌سرخ و کمی آنسو تر کرامت دانشیان...

از راه باریکه سیمانی بین قبرها رد می‌شوم. سعی می‌کنم پاهای بزرگم را روی همین راه باریکه‌ای بگذارم که حالا دیگر تفاوتی با خاک پاشیده بر قبرها ندارد. ردیف‌هایی از قبرها را پشت سر می‌گذارم. بسیاریشان سنگ ندارند، نامی و نشانی هم. پوشش سیمانی‌ای که بسیار ناشایسته و با عجله به جای سنگ قبر روی تعدادی از آنها پهن شده، شکسته و جدا شده است. به راحتی می‌توانی از راه باریکه میان قبرها پا را روی قبر بگذاری بی‌آنکه بدانی کیست زیر پایت؟ روی برخی از آنها را علف‌های هرز پوشانده است. اگر هنوز نام و نشان و دلیل مرگ بعضی‌شان مانده باشد، حالا دیگر این علف‌های هرز نمی‌گذارند، که براحتی ببینی‌شان. باید خم شوی و علف‌ها را کنار بزنی. در زیر علف‌ها نام‌ها پشت سر هم از مقابل چشمانم رد می‌شوند "... مجاهد شهید... رفیق شهید... مسلمان مبارز و..."

در حالیکه به جستجو ادامه می‌دهم، مرد جوانی که ۳۵ ساله به نظر می‌رسد با تعجب و چهره‌ای پر از سوال از خیابانی که قطعه ۳۳ را از دیگر قطعات جدا می‌کند رد می‌شود و از من می‌پرسد: "آقا! ببخشید اینجا چیست؟"

می‌گویم: "قطعه ۳۳ بهشت زهرا"

- پس چرا اینطوری است؟

نگاهی به اطراف می‌کنم، در قطعه‌های دیگر همه جا درخت و گل و سبزه و آبادانی است بر روی قبرها. به زن پوشیده در چادری که کنارش ایستاده نگاه می‌کنم و می‌گویم: "کسانی اینجا در خاکند که خیلی‌ها را خوش نمی‌آید."

مرد و زن این را که می‌شنوند دست هم را می‌گیرند و بدون اینکه بخواهند حس کنجکاو خود را بیش از این ارضاء کنند به تندى عرض خیابان آمده را باز می‌

گردند و در درخت‌ها و نشانه‌های بسیاری که برای مردگان قطعه‌های دیگر گذاشته‌اند، گم می‌شوند.

قطعه ۳۳ بهشت زهرا محل دفن بسیاری از مبارزان سال‌های مقاومت، گذشت و ایثار و سال‌های آرزوهای بزرگ و دست نیافتنی است. آرزوهای زلال و پاک. سال‌های رژیم پهلوی.

این قطعه نزدیک در ورودی شرقی و غسلخانه بهشت زهرا است. پنج ردیف بلوک سیمانی دور تا دور آن را احاطه کرده است. شاید سازندگان این دیوار سیمانی بر این باور بوده‌اند که این قطعه باید حفظ شود از گزند آشنایان، دوستان و علاقه‌مندان. شاید هم برای چیزی دیگر. راستی، از دوستان و علاقه‌مندان چه گزندی می‌رسد جز گرمی داشتن یادی و بیان خاطره‌ای و ریختن اشکی.

با این همه این روزها به راحتی می‌توان از یکی دو راه بریده شده از میان این دیواره سیمانی وارد قطعه ۳۳ شد. سرزمینی بی‌صاحب و رها شده به امان خدا. برهوتی در میان آن همه سبزی و آبادانی. باد که می‌وزد، طوفانی از گرد و خاک به هوا بلند می‌شود و شاخه‌های خشک علف‌های هرز و خار را روی سنگ‌های پیدا و پنهان قبرها می‌دواند. جای جای این قطعه مستطیل شکل، شیشه‌های شکسته، تکه‌های آهن زنگ زده و پلاستیک ریخته شده است.

چند ماه پیش گفته شد که شهرداری بهشت زهرا می‌خواهد این قطعه را تخریب کند. اما اعتراض تعدادی از فعالان سیاسی و فرهنگی داخل و خارج کشور و نامه‌هایی که برای حفظ محل دفن شهدای راه آزادی دست نیافتنی ملت ایران، نوشتند، موجب شد تا اعلام کنند: "تصمیم بر مرمت دارند نه تخریب."

سوز سردی به همراه گرد و خاک به صورتم می‌خورد و به چشم‌هایم هجوم می‌برد. آخرین هفته آبان ماه (۱۳۸۳) است. ردیف قبرهای شکسته شده و نامشخص را یکی یکی پشت سر می‌گذارم. بعضی از سنگ قبرها و سیمان‌های ریخته شده به عنوان سنگ قبر بگونه‌ای شکسته شده که به نظر می‌رسد کسی با پتک بر آنها کوفته است. پتک کین. از چه چیز و چه کسی؟ شاید...

"آرامگاه شهید... کریمی". سنگ شکسته و مشت‌سایمان روی نام و محل شهادت و نام سازمانی که به آن تعلق داشته، ریخته شده است. با خود می‌گویم: "برای محو تاریخ سیمان هم خوب چیزی است."

از نوع شکسته شدن سنگ قبرها به نظر می‌رسد به کسی پتکی داده‌اند و گفته‌اند روی هر سنگ قبری که آرم و یا شکلی دیدی که چیزی از آن سر در نیابردی آن را خرد کن. و او نیز چنین کرده است. پتک به دست زنگی نادان...

بعضی از نوشته‌های روی قبرها به صورت رمز و کنایه و اشاره است. برای بازماندگان اندک که فقط خودشان بدانند و بس که عزیزانشان کجایند. تا مصون بماند از گزند آن زنگی پتک به دست. با این همه خوب اگر برگردی نام‌هایی را می‌توانی بخوانی که تو را برای چند لحظه‌ای با خود ببرد به گذشته. یادی که با افسوس و تر شدن چشم؛ تو را به سنگ قبر بعدی برساند. "شهید علی اصغر منتظر حقیقی. ۱۳۲۷-۱۳۵۱". "شهید محمود شامخی، فرزند جواد، متولد ۱۳۲۶ که تحت شکنجه در زندان ستم شاهی در سال ۱۳۵۱ به شهادت رسید". این یکی سالمتر مانده از

گزند آن پتک. "مسلمان مبارز کامران صنیعی، دانشجوی پلی تکنیک، فرزند ناصر، متولد ۱۳۲۱ که در ۵۴/۱۲/۲۲ دستگیر و در ۲۸ فروردین ۵۴ زیر شکنجه به شهادت رسید." ... "رفیق شهید خشایار سنجری که در ۵۴/۱/۲۸ به شهادت رسید. عضو چریک‌های فدایی خلق."

خودم را از قبری به قبر دیگر و از ریفی به ریف دیگر می‌کشانم. نام‌ها یکی یکی از مقابلم می‌گذرند: "بیژن جزنی"، "کاظم ذوالانوار...". مسیر را گم می‌کنم. تا چند ریف نامی از شهید و مبارز و شکنجه نیست. دوباره شروع می‌شود: "مسلمان مبارز محمد صادق امیدوار، فرزند جعفر، متولد ۱۳۲۴، شهادت در زیر شکنجه در ۵۴/۱/۲۸". "مجاهد شهید ... خداحرمی (اسم کوچکش با پتک خرد شده و ناخوانا است) بر سنگ مزارش نوشته‌اند: "وابسته به سازمان مجاهدین خلق که در راه تحقق جامعه بی‌طبقه توحیدی، در دوران سیاه خفقان و دیکتاتوری فهرمانه به شهادت رسید." دو سنگ قبر به نام او دیده می‌شود. یکی سالم و یکی شکسته شده. چهار و یا پنج سنگ قبر نیز به نام بگ نفر دیگر وجود داشت. سنگ قبر که نه، نوشته‌ای با خطی که اضطراب از آن موج می‌زند؛ بر تکه فلزی کاشته بر بالای قبر. هر کدام در گوشه‌ای و با فاصله‌ای از هم: "ماشاءالله سیف".

در گوشه جنوب شرقی قطعه ۳۳ دو سنگ پشت سر هم خود نمایی می‌کند. تازه شسته شده و تمیز. گویی دوستی، آشنایی و یا دلداری به تازگی‌ها از آنجا عبور کرده است. با خود می‌گویم: "این همه قبر پیدا و پنهان، آیا فقط همین یکی دو تا بازمانده را دارند؟" و بعد هم سنگی سبز با رگه‌هایی نارنجی:

"شهید شادروان

خسرو گل‌سرخ

شاعر و نویسنده خلق ایران

تولد دوم بهمن ۱۳۲۲ و شهادت ۱۳۵۲/۱۱/۲۹

شناسنامه من جز عشق به مردم چیزی دیگر نیست من خونم را به توده‌های گرسنه و پابرنه تقدیم می‌کنم خون ما پیراهن کارگران، خون ما پیراهن دهقانان خون ما پیراهن سربازان، خون ما پرچم خاک ماست"

و زیر پایش سنگی دیگر با سنگ نوشته‌ای دیگر:

"دریغا! شیر آهن کوه مردا

که تو بودی

کرامت دانشیان

فرزند پرویز: ۲۵/۷/۱۰ - ۵۲/۱۱/۲۹

ردیف ۸۴ شماره ۱۸"

خورشید در میان شاخ و برگ درختان قطعات سر سبز بهشت زهرا در غرب، غروب می‌کرد. سایه‌های درختان آن قطعات حالا دیگر آنقدر بلند شده بود که خود را بر این مردگان فراموش شده ارزانی کند.

موبایل‌ام زنگ می‌زند:

- کجایی؟

- قطعه ۳۳ بهشت زهرا

با عجله و نگرانی می‌گویم:

"زود بیا! بیش از این آنجا نمان که خطرناک است. مواظب باش کسی تو را نبیند."

گرامی باد خاطره تمامی شهدای به خون خفته خلق!

نگاهی به برخی

اخبار

● عشرت شایق، نماینده مجلس شورای اسلامی از تبریز، در اعتراض به کشته شدن یک جانباز زندانی در زندان کرج گفت: جانبازی که در زندان کرج به شهادت رسیده در زندان شکنجه شده، به طوری که همسرش قادر به شناسایی وی نبوده است.



● علیرغم عدم همکاری یکسری از کشورهای عضو ناتو مانند فرانسه و آلمان، دبیر کل ناتو اعلام کرد که شمار پرسنل ناتو در واحد آموزش نیروهای امنیتی عراق از ۶۰ به ۳۰۰ افسر افزایش خواهد یافت و چندین کشور، از جمله لهستان، مجارستان و هلند داوطلب شده اند سربازانی در اختیار این واحد قرار دهند.



● بر اساس گزارشات رسمی، از تاریخ ۱۹ مارس ۲۰۰۳ تا ۲۴ نوامبر ۲۰۰۴ در جریان یورش امپریالیستی آمریکا به عراق ۱۲۲۹ نفر آمریکائی کشته شده اند. در حالیکه در همین فاصله بیش از ۱۰۰ هزار تن از مردم عراق بدست نیروهای اشغالگر جان باخته اند.



● سازمان جهانی کار گزارش داد که از مجموع یک میلیارد و ۴۰۰ میلیون کارگری که در سطح جهان کمتر از روزی ۲ دلار درآمد دارند ۵۵۰ میلیون نفر کمتر از یک دلار درآمد دارند.



● به گزارش سازمان ملل متحد، تولید تریاک در افغانستان در سال جاری تقریباً دو سوم افزایش یافته است. بر اساس این گزارش، فقدان فرصت های اقتصادی و عدم وجود گزینه هائی در برابر کشت خشخاش و تولید تریاک از جمله دلایل این افزایش می باشد.



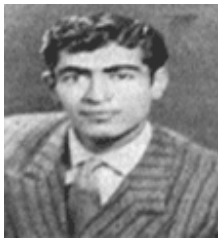
● ولادیمیر پوتین رئیس جمهوری روسیه در جریان دیداری با ایاد علاوی نخست وزیر موقت عراق در مسکو گفت عراق تا زمانی که در اشغال خارجی است، چگونه خواهد توانست انتخابات برگزار کند. پوتین از احتمال تجزیه عراق ابراز نگرانی کرد و صرفنظر کردن از اکثر بدهی های پیش از جنگ بغداد به مسکو را نشانه ای از پشتیبانی مسکو از عراق قلمداد نمود. علاوی در همین رابطه اعلام کرد که کاهش بدهی ها، به روسیه کمک خواهد کرد نقش عمده ای در بازسازی عراق ایفاء کند.



● کالین پاول، وزیر امور خارجه آمریکا اعلام کرد در جریان دیدارش با وزیر امور خارجه ایران در باره نیاز ایران به یافتن شغل برای جمعیت رو به افزایش جوانان آن کشور صحبت کرده است. او گفت به آینده اصلاحات سیاسی در ایران خوش بین است.



شریعت رضوی



احمد قندچی



مصطفی بزرگ نیا

سه دانشجوی مبارزی که در ۱۶ آذر سال ۱۳۳۲ توسط نیروهای سرکوبگر رژیم شاه به شهادت رسیدند

پلاکارد سرخی که این شعار بر آن نوشته شده بود بر رابطه ناگسستگی آزادی با عدالت اجتماعی تأکید نمودند و به این ترتیب بر یکی از مهمترین مطالبات جنبش انقلابی مردم ایران انگشت گذاشته و نشان دادند که بر این امر آگاه اند که جنبش دانشجویی تنها زمانی می تواند به خواست های برحق خود دست یابد که در پیوند با جنبش های دیگر اقشار و طبقات ستمدیده جامعه، عامل اصلی فقر و فلاکت و ادبار و استبداد کنونی یعنی نظام سرمایه داری وابسته- که جمهوری اسلامی در ۲۶ سال گذشته وظیفه حفظ و حراست از آن را بر عهده داشته- را آماج حمله خود قرار دهند، چرا که تجربه مبارزات مردم ما نشان داده که تنها در بستر نابودی این نظام ظالمانه است که تحقق شعار "نان و آزادی برای همه!" امکان پذیر می گردد.

زنجیرهایمان چیزی برای از دست دادن نداریم!" به روشنی می توان به آن شرایط دهشتناکی پی برد که جمهوری اسلامی برای توده ها ایجاد نموده و با وعده بهشت آسمانی، جهنم زمینی را برایشان به ارمغان آورده است. همین دانشجویان بودند که آگاهانه شعار "۱۸ تیر، ۱۶ آذر ماست!" را در پاسخ به یاوه های خاتمی در مقابل او برافراشتند و به این وسیله به او یادآوری کردند که اگر شاه مزدور و جنایتکار در مقدم نیکسون در سال ۱۳۳۲ دانشجویان معترض را سرکوب و سه دانشجوی مبارز را به شهادت رساند، سردمداران جمهوری اسلامی، این خلف برحق آن سلطنت پلید، نیز در ۱۸ تیر سال ۱۳۷۸ با حمله به دانشگاه جنایتی بس بزرگ تر از جنایت ۱۶ آذر آفریدند.

دانشجویان مبارز سپس با تجمع در حیاط دانشگاه فریاد "نان و آزادی برای همه!" سردادند و با برافراشتن

نان و آزادی برای همه!

(بقیه از صفحه ۷)



در شرایطی که دانشجویان انقلابی با الهام از آنچه که مارکس و انگلس در رابطه با کارگران مطرح کرده اند، شعار می دهند "در راه مبارزه جز

شماره فکس و تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 - 208 - 8805621

از صفحه اشرف دهقانی در اینترنت

دیدن کنید:

<http://www.ashrafdehghani.com>

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران در اینترنت دیدن کنید.

آدرس ما در اینترنت: <http://www.fadaee.org/>

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM Box 5051
London
WC1N 3XX
England

کمکهای مالی خود را به شماره حساب زیر واریز کرده و رسید آن را به آدرس پستی سازمان ارسال نمایید.

National Westminster Bank
Branch Sort Code: 60-24-23
Account Name: M.B
Account No: 98985434

آدرس بانک:

PO Box 8082
4 the Broadway, Wood Green London N22 6EZ, England

آدرس پست الکترونیک

e-mail address: ipfg@hotmail.com

زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است!